شماره ۱۹
دوره اوّل
دوشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۸
بها ۱۵ ریال

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

پیام به مردم رشت

همشهریان آزاده، گیلانیان عزیز!

مبارزه برای تعیین نمایندگان نخستین مجلس شورای ملی در جمهوری اسلامی ایران فرصتی است تا با انتخاباتی سنجیده و مطمئن در تحکیم و تداوم انقلاب مردمی، ضداستبدادی و ضدامپریالیستی ایران بکوشیم و موجبات استقرار آزادی وعدل و برابری را در رفاه و پیشرفت عمومی جامعه فراهم آریم.

مجلس آینده در زندگی اجتماعی و سیاسی ایران از اهمیت استثنائی برخوردار خواهد بود. در این مجلس پس از هزاران سال خودکامگی شاهان و ستمخداوندان زر و زور، امکان آن خواهد بود که راه و رسم زندگی آزاد و شرکت آگاهانه و فعال توده‌ها در تعیین سرنوشت کشور در تصمیمات و مصوبات نمایندگان متبلور گردد و سنت‌های یک دمکراسی عام و اصیل در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پایه‌گذاری شود. بعبارت دیگر، ایران فردا از بسیاری جهات برهمان شکل و شمایل خواهد بود که این مجلس تصویرش خواهد کرد. برهمین قیاس شخصیت فردی و اجتماعی، و همچنین اندیشه و رفتار و کردار نمایندگان این مجلس میتواند تاثیر بزرگی بر چگونگی حال و آینده ملت ما داشته باشد.

برای نماینده‌ٔ نخستین مجلس دوران انقلاب، گذشته از شایستگی فردی، تجربه‌ٔ سیاسی، صداقت مبارزاتی و ایمان انقلابی به اصول آزادی و استقلال ملی و تمامیت ارضی کشور و همچنین کوشش پیگیر در راه احقاق حقوق توده‌های محروم و مستضعف ضرورت اساسی دارد.

اینک فرزندی از فرزندان راستین گیلان و ایران محمود اعتمادزاده "به آذین"، با سی و پنج سال سابقه مبارزه‌ٔ سیاسی و پایداری در سنگر آزادی و استقلال ایران، به رغم محرومیت‌ها و زندانها، و همچنین سی و پنج سال فعالیت فرهنگی و روشنگری اذهان از راه قلم، اجازه میخواهد که خود را به یاد همشهریان هشیار و نکته‌سنج بیاورد و نامزدی خود را برای نمایندگی شهر رشت از جانب "اتحاد دمکراتیک مردم ایران" اعلام کند.

محمود اعتمادزاده "به‌آذین" در مجلس شورای ملی برهمان خط مبارزه‌ٔ ترقیخواهانه‌ٔ مردمی و ضدامپریالیستی گام خواهد برداشت که همواره در زندگی بدان وفادار بوده است، و امروزه این خط در رهبری استوار و سازش‌ناپذیر امام خمینی تجلی یافته است.

همشهریان عزیز، زحمتکشان شهر و روستای رشت!

به محمود اعتمادزاده "به‌آذین" رای دهید. او از شما و خدمتگزار شماست.

شادباش نویسندگان و هنرمندان ایران به امام خمینی

بمناسبت نخستین سالگرد انقلاب اسلامی ایران

یکسال از پیروزی قیام بهمن ۱۳۵۷ گذشته. در این مدت انقلاب مردمی، ضداستبدادی و ضدامپریالیستی ایران، زیر پرچم اسلام جوان گشته‌ای که در وجود پربرکت آن حضرت به احیای آرمانهای درخشان آزادی و عدل و برابری برخاسته، نوید دسترسی به منزلت والای انسانی را به توده‌های محروم مستضعف میدهد، مراحل دشواری را پیروزمندانه پشت سر گذاشته است. انقلاب می‌رود که در نهادهای منتخب توده‌ها استقرار یابد و امید است که به همت و اراده‌ٔ آگاه و مشارکت مردم، که خود در وحدت خواست و عمل ضامن بقای دستاوردهای انقلابند، به تعادلی پایدار در جامعه‌ای خوشبخت و آزاد و شکوفان بینجامد. گذار از عقبه‌های خطرناک این یک ساله بیش از همه، مرهون بینش درست، استقامت رای و سازش‌ناپذیری آن حضرت در موضع استقلال کشور و در رویاروئی با امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکای تجاوزکار و غارت‌پیشه و مداخله‌گر و عوامل نهفته یا آشکار داخلی آن بوده است.

ما امضاءکنندگان زیر، گروه نویسندگان مستعفی از "کانون نویسندگان ایران"، ضمن عرض گرم‌ترین درود و شادباش به مناسبت نخستین سالگرد پیروزی انقلاب و اظهار صمیمانه‌ترین آرزوها جهت بازیافت تندرستی وجود مبارک، امیدواریم که ملت ایران، بویژه توده‌های مستضعف در سایه‌ٔ آزموده‌ٔ آن حضرت موفق گردند انقلاب شکوهمند ایران را تداوم و قوام و استحکام بخشند.

دکتر امیرحسین آریانپور ـ محمد آقازاده ـ امیرهوشنگ ابتهاج (سایه) ـ محمود احیائی ـ مهدی اخوان ثالث ـ محمود اعتمادزاده (به‌آذین) ـ هوشنگ اسدی ـ مهدی اسفندیارفرد ـ حسن اصغری ـ هانیبال الخاص ـ اصغر الهی ـ غلامرضا امامی ـ علی امینی نجفی ـ ناصر ایرانی ـ محمود برآبادی ـ محمدتقی برومند ـ فریدون تنکابنی ـ محمد پورهرمزان ـ علیرضا جباری ـ جاهد جهانشاهی ـ بهرام حبیبی ـ بهاءالدین خرمشاهی ـ رکن‌الدین خسروی ـ محمد خلیلی ـ بهرام داوری ـ مرتضی راوندی ـ محمدحسین روحانی ـ محمد زهری ـ جلال سرفراز ـ کامبیز صدیقی ـ احسان طبری ـ نازی عظیما ـ جلال علوی‌نیا ـ اسدالله عمادی ـ کامران فانی ـ بهزاد فراهانی ـ دکتر نورالدین فرهیخته ـ محمدرضا فشاهی ـ حسن قائم‌پناه ـ محمد قاضی ـ مهدی قریب ـ سیاوش کسرائی ـ جعفر کوش‌آبادی ـ کامبوزیا گویا ـ غلامحسین متین ـ پرویز مسجدی ـ ناصر مؤذن ـ محمدعلی مهمید ـ رحیم نامور ـ نصرت‌الله نوحیان ـ امیر نیک‌آئین ـ نیاز یعقوبشاهی

نقش بخش دولتی در کشورهائی که سمت‌گیری سوسیالیستی دارند

از: گلب اسمیرنوف

ترجمهٔ: ب. توانا

درحال حاضر قریب بیست کشور مستقل آفریقا و آسیا در راه سمت‌گیری سوسیالیستی پیش می‌روند. الجزایر، گینه و تانزانیا در این راه تجربه‌ٔ طولانی دارند. چندین کشور دیگر آفریقا ـ آنگولا و موزامبیک در جنوب قاره، اتیوپی در مشرق، گینه‌ٔ بیسائو و جمهوری جزایر دماغه‌ٔ سبز در مغرب ـ در راه دگرگونی های غیرسرمایه‌داری که به بخش دولتی در اقتصادشان تکیه دارند، مانند کشورهای گروه نخست عمل می‌کنند.

بنابراین، بخش دولتی در کشورهای جوان که سمت‌گیری سوسیالیستی دارند، پدیده‌ای استثنائی نیست بلکه پدیده‌ٔ اجتماعی بالنسبه متداولی است که مستلزم تفسیر تئوریک، مخصوصاً در زمینه‌ٔ تاثیر آن در رشد اجتماعی ـ اقتصادی و ثبات سیاسی است.

به عقیده‌ٔ ما بجاست که در این رابطه مسائل زیر بررسی شود:

۱ـ محتوی مفهوم بخش دولتی

۲ـ خصلت اجتماعی ـ اقتصادی بخش دولتی (به عنوان ساختار اقتصادی).

۳ـ راههای احتمالی گسترش بخش دولتی و کیفیت تاثیر آن در روبنای سیاسی.

مسأله‌ٔ مربوط به محتوی مفهوم بخش دولتی دو جنبه دارد: جنبه‌ٔ نخست مربوط است به روابط پایه و روبنا در کشورهائی که راه رشد غیرسرمایه‌داری را انتخاب می‌کنند و جنبه‌ٔ دوم به تعریف نقش بخش دولتی در اقتصاد ملی این کشورها مربوط می شود.

حاکمیت دموکراتیک انقلابی که بخشی از روبنای سیاسی به شمار می‌رود بر پایه‌ٔ تعدد ساختارها بوجود می‌آید و شکل می‌گیرد. این تعدد ساختارها برای کشورهای آسیا و آفریقا نمونه‌وار است. چنین پایه‌ای طیف وسیعی از نمونه های متنوع روبناهای سیاسی را در کشورهای در راه رشد بوجود می‌آورد که حتی ممکن است شامل رژیم های هوادار امپریالیسم باشد. در همه‌ٔ این رژیم‌ها، موسسه‌ٔ دولتی در این یا آن مقیاس گسترش می‌یابد. اما تنها در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی است که گسترش بخش دولتی نمایشگر روند شکل‌بندی عناصر پایه‌ٔ اقتصادی در مطابقت

بقیه در صفحه‌ٔ ۳

شیلی آلنده: بخش پنجم

از: ادوارد بورستین

ترجمه: م. فاضلی

چند نتیجه گیری

در واقع، مساله فراتر از شیلی می‌رود. حاکمیت امپریالیسم در سراسر جهان سوم به مخاطره افتاده است و امپریالیسم ناچار بوده است به استقرار حکومتهای فاشیستی در بسیاری از کشورها متوسل شود. چند صد ملیون انسان ـ در اندونزی، برزیل، کره‌ٔ جنوبی و دیگر جاها ـ تحت رژیمهای فاشیستی دست نشانده‌ٔ امپریالیسم زندگی می کنند. سیاست نیاز به فاشیزم ـ به سرکوب، شکنجه و قتل ـ را در همه جا مورد توجه قرار می دهد، همانگونه که در شیلی چنین کرد.

کشورهای پیشرفته‌ٔ سرمایه‌داری، از جمله آنها که طولانی ترین سنت دموکراتیک را دارند، از آفت فاشیزم مصون نیستند. در دوران سی ساله‌ٔ پس از جنگ دوم جهانی این کشورها در رویارویی با مشکلات اقتصادیشان موفق بودند. اما اکنون یک دوران بحران اقتصادی آغاز گشته، و این بحرانهای اقتصادی بازتابی سیاسی دارند.

ایالات متحده‌ٔ آمریکا نیز مصون نیست. مورد شیلی نمایی از فاشیزم نهان در حکومت آمریکا راکه تحت تسلط انحصارات است در برابر ما می گذارد. بالاترین مقامات این کشور ـ رئیس جمهور، وزیر امور خارجه، اعضای شورای امنیت ملی ـ اعمالی را که به معنای جایگزین ساختن دموکراسی با فاشیزم در یک کشور خارجی بود، تصویب و در آن شرکت کردند. تعدادی از اعضای کنگره می دانستند که چه می گذرد؛ یا اگر نمی دانستند بدین دلیل بود که نمی خواستند بدانند زیرا این دانستن می توانست موجب تشویش خاطر شود. این مقامات که در جایی که منافع خارجی در تهدید قرار گرفت چنین واکنشی داشتند، اگر تهدید به حوزه‌های حیاتی نزدیکتر گردد چه خواهند کرد؟

اینکه امپریالیسم ناگزیر به توسل بیشتر و بیشتر به فاشیزم می باشد نشانه‌ای است از زوال آن و این

بقیه در صفحه‌ٔ ۴

طبیعت اجتماعی فکر

از: پ. کوپنین

فعالیت انسان در پهنه زندگی اجتماعی به فعا- ت عملی (پراتیک) وفعالیت ذهنی وتئوریک تقسیم ود.

از این رو، درتعریف فکر می‌توان گفت که فکر شکل ژه‌ای از فعالیت انسان، فعالیت ذهنی وتئوریک وی ت. مارکس وانگلس در ایدئولوژی آلمانی از تولید مادی تولید ذهنی صحبت می‌دارند و آنها را از یکدیگر متمایز ساز ند. تولید ذهنی به فکر انسان و تولید ایده‌ها گفته شود: "در آغاز تولید ایده‌ها، تصورات وشعور بطور ستقیم وعمیقا "با فعالیت مادی و داد وستد مادی انسان آمیخته بود، یعنی زبان زندگی واقعی بود. تصورات، کر وداد وستد ذهنی انسان‌ها هنوز اینجا بصورت بروز ستقیم رفتار مادی‌شان است." (۱)

سپس جدایی بین تولید ذهنی وتولید مادی پیش می آید وتولید ایده‌ها بالنسبه مستقل می‌شود. "از این لحظه، شعور به درستی می‌تواند چیزی غیر از شعور پراتیک موجود باشد، واقعا "چیزی را بدون نشان دادن یک چیز واقعی مجسم سازد. از این لحظه، شعور در حالت رهایی خود از جهان وگذار به شکل بندی تئوری "ناب"، دین شناسی، فلسفه اخلاق وغیره است." (۲)

البته، استقلال فکر وفعالیت ذهنی در برابر هرآن چه که انسان را به جهان عینی پیوند می‌دهد، جنبه نسبی دارد. در همه موارد، فکر چیزی جز بدست آوردن آگاهی از وجود نیست. به هر شکل جهان عینی مضمون فکر را تشکیل می‌دهد.

استقلال نسبی فکر می‌تواند از یک سو آن را در بی‌خبری از نیازهای پراکسیس (عمل) اجتماعی نگاه دارد ومنبع خیالات موهوم ویاوه‌های فکری بسیار دور از واقعیت باشد واز سوی دیگر با خصلت فعال وآفریننده فکر پیوند یابد و آن را مشروط سازد. **گنوزئولوژی (شناخت شناسی) که به کسب نتایج تازه گرایش دارد، فکر را به عنوان روند فعالیت ذهنی انسان بررسی می کند.** حرکت فکر تحول در تصویر شناختی وگذار از نا شناخت به شناخت است.

در آخرین تحلیل تنها عمل یگانه نیروی اصلی درهدایت جریان فکر است. فکر ضمن این که بطور نسبی مستقل است، بنا بر منطق خاص درونی خودکه با عمل پیوند دارد، گسترش می یابد. علاوه بر این، حرکت فکر می‌تواند طبق منطق درونی آن هم در حدود مفاهیم وتئوری هایی که قبلا" تدوین یافته‌اند، پیشرفت کند، بی آنکه به کسب نتایج واقعا "تازه برسد و هم از این حدود را پشت سر نهد و مفاهیم وتئوری های تازه بیافریند. فکر واقعا" تنها در حالت دوم تحول میابد و به نتایج تازه می رسد. در این جاست که ماهیت شناختی فکر شکل می گیرد.

منطق صوری در پرتو کشف قوانین و شکل‌های بهم‌پیوسته داوری ها که بر شناختهای بدست آمده پیشین مبتنی است، حرکت فکر را در حدود شناخت علمی مورد بررسی قرار می دهد. قوانین آن امکان می دهند که از مضمون تئوریها و مفهومهای تدوین یافته پیشین نتایج لازم به دست آید، بشرطی که صحت این نتایج مورد تائید قرار گیرد.

با وجود این، گسترش فکر به شکل بندی تئوریها و مفاهیم تازه به پا فراتر نهادن از ایده‌های تئوریک عام شناخته شده قبلی یعنی به شکل بندی کیفیت جدید مربوط می شود.

بدیهی است که برای کسب نتایج لازم از شناخت های بدست آمده شکل های دقیقا معینی وجود دارد، اما تا زمانی که تئوری تغییر نیافته، ما نمیتوانیم بدلایل صرفا صوری یک تئوری را تغییر دهیم واز آن تئوری عالی‌تری بوجود آوریم که درسطحی بالاتر از عمل وتجربه تازه شناخت واقعیت قرار گیرد. به بیان دیگر، تئوری نه تنها در درون مفهوم‌های شناخته شده پیشین، بلکه به موهبت تخطی از آنها وشکل بندی ساختمانهای تئوریکی کاملا" تازه که به تازه‌ترین تجربه شناخت وپراکسیس متکی است تحول می‌یابد.

فکر با تکیه کردن به همه شناخت های پیشین که در شکل‌ها ومقوله‌های معین تثبیت شده وسازمان یافته‌اند، پیشرفت می‌کند. شکل ها ومقوله‌های یادشده همچون تکیه‌گاهی برای فکر محسوب می‌شوند. از این رو، **فکر حتی در ساده‌ترین شکل خود خصلت معین مقوله‌ای دارد.**

پیشرفت فکر به انسان امکان می دهد که نه تنها از جهان خارج و قوانین آن، بلکه همچنین از خود روند شناخت و روند فکر آگاهی می یابد.

یابد. این آگاهی فکر از نتایج خاص خویش برای حل وظایف اساسی که عبارت از رسیدن به کاملترین وعینی‌ترین شناخت واقعی جهان است، ضرورت دارد.

فکر به عنوان فعالیتی ذهنی روندی هدفمند است. انسان هدفهای مشخصی را به خود تکلیف می‌کند که دلالت عینی دارند و به نیازهای عملی پاسخ می‌گویند. انسان ضمن دنبال کردن این هدفها درباره رابطه‌ای که بین مضمون فکر و واقعیت عینی وجود دارد، از خود سوال می‌کند و پاسخی می‌یابد. بنا بر این، فکر بطور مادی بررسی می‌شوند تا معلوم شود هدفی که به فکر تکلیف شده تحقق یافته است یا نه؟

فکر به عنوان فعالیت ذهنی انسان در برابر شیئی که درا و منعکس می‌شود، یکچیز ایده‌ای است.

تصویر شناختی وشیئی منعکس شده در آن وحدت اضداد را تشکیل می‌دهند. آنها یگانه هستند، چون تصویر رونویس شیئی، کلیشه ودرعین حال رویا روی آن است. تصویر در برابر شیئی مادی، جنبه‌ای ایده‌ای دارد.

تصویر شناختی که بازتاب وکلیشه شیئی است رونویس مادی آن نیست. رونویس مادی شیئی یا مدل آن کیفیت های جدائی ناپذیری با جسم مادی دارد. مدل یک کشتی با خود کشتی فرق دارد. البته این اختلاف در حدود یک قلمرو است. زیرا آنها اجسام مادی‌ای هستند که یکی تنها کوچکتر از دیگری است وکاربردی متفاوت دارد.

مضمون فکر ما ضمن این که تصویر کشتی است، با وجود این، رونوشت مادی و مدل آن نیست. آنچه با مضمون فکر ما و شیئی آن مشترک است، با آنچه که شیئی و رونویس (مدل) مادی آن مشترک است، تفاوت دارد.

مضمون فکر کیفیت های شیئی را منعکس می‌سازد واین چیزی است که فکر را با شیئی متحد می‌کند. اما خود فکر به هیچ‌وجه این کیفیت ها را ندارد. میتوان مدل یک کشتی را در آزمایشگاه امتحان کرد وبدینسان ویژگیهای خود کشتی را بررسی نمود. به عکس فکر درباره کشتی هرگز حتی در آزمایشگاه هم "روی آب به حرکت در نمی آید".

چند نفر می‌توانند یک شیئی را به گونه‌های مختلف درک نمایند. با این همه، مضمون فکرشان تصویر ایده‌ای از یک شیئی مشخص است ودر این رابطه فکر شیئی در اصل نه تنها با خود شیئی، بلکه همچنین با همه رونویس‌های مادی اش تفاوت دارد ونمیتواند ویژگیهایشان را داشته باشد و کاری جز منعکس کردن آنها انجام نمی‌دهد.

بین مضمون فکر وشیئی مورد بازتاب تفاوت اساسی، تفاوت مادی و ایده‌ای وجود دارد. ایده‌ای به مادی وابسته است اما چیز دیگری است. مارکس می‌گوید "... حرکت فکر چیزی جز انعکاس حرکت واقعی منتقل شده وتغییر داده در مغز انسان نیست." (۳)

نمیتوان تصویر شناختی را بمثابه یک چیز ایده‌ای که در کنار شیئی ومستقل از آن وجود دارد، تلقی کرد. **این چیزی جز تصویر ایده‌ای شیئی نیست.** اینجا، دو شیئی یکی مادی، مستقل از فکر ما ودیگری ایده‌ای، موجود در فکر ما وجود ندارد. فقط یک شیئی وجود دارد. فکر، شیئی مادی یا ایده‌ای خود، شیئی خود را نمی‌آفریند، بلکه تصویر شیئی مادی را می‌آفریند.

ایده‌ای واقعیت را درخلال شکل های فعالیت انسان، شعور واراده وی منعکس می‌سازد. این تنها یک چیز انتزاعی نیست که بوسیله روح ادراک پذیر باشد، بلکه استعداد انسان در باز آفریدن اشیاء بطور ذهنی در افکار، هدف ها، اراده ونیازهای خویش است.

عادت به فکر کردن به شیوه متافیزیک امکان نمی‌دهد که بفهمیم چگونه ایده‌ای واقعا" وجود دارد. این عادت به چنین استدلال هائی منجر می‌شود: اگر بپذیریم ایده‌ای وجود دارد، تنها بگونه‌ای ممکن است که از راه حواس به ادراک درآید، در این صورت ماده است. بدینسان به جز ماده وشکل های حرکت آن هیچ چیز وجود ندارد. ایده‌ای وجود ویژه‌ای خارج از حرکت ماده ندارد- این آن نتیجه گیری است که متافیزیکی ها بدان میرسد.

در واقعیت ایده‌ای نه بشکل اشیاء ویژه، بلکه تنها رویا روی مادی وجود دارد. این لحظه‌ای از تاثیر متقابل عملی ذهن وعین وشکلی از فعالیت ذهن است. ایده‌ای جداگانه وجود ندارد، اما می‌توان آن را در فکر به عنوان یک شکل ناب جدا ساخت.

همانطورکه "گردی" در خارج از اجسام گرد وجود ندارد اما بمثابه شکل ناب بوسیله فعالیت "منعکس کننده" انسان مجزا شده است به همان ترتیب ایده‌ای در خارج از فعالیت عملی انسان وجود ندارد وتنها می توان آنرا به عنوان شکلی از این فعالیت مجزا ساخت. شکل ناب واقعا آمیخته با مادی در حرکت سیستم عصبی، سیستم نشانه‌های مادی ودر تاثیر متقابل مادی انسان وواقعیت وجود دارد

روند فکر به موهبت نشانه‌ها وعموما به کمک کلمات و جملات که شکل محسوس و مادی وجود ایده‌ای هستند، تحقق می یابد. مارکس می نویسد: "از آغاز ملعنتی گریبانگیر روح است و آن اینکه لکه ننگ ماده بر آن نشسته است و ماده این جا شکل لایه‌های هوایی بحرکت درآمده، شکل اصوات و در یک کلمه شکل گفتار دارد". (۴). ایده‌ای، تصویر شناختی شئی، انتزاع هنگامی برای دیگری وجود واقعی دارد که بین انسان ها رابطه برقرار گردد. بنا براین، وجود آن برای ذهن فکر کننده تنها زمانی است که شکل مادی ومحسوس پیدا کند، یعنی به قالب کلمات وجملات درآید. ذهن هنگامی میتواند دنیای خارج را درک کند که چیزی روی اعضای حواس او اثر بگذارد. مغز روی پدیده‌ها یعنی روی مادی ومحسوس در صورتی اثر میگذارد که بتوانند در وی تحریکات متناسب بوجود آورند. بنا براین، تصویر های ایده‌ای اشیاء شکل مادی ومحسوس شان را در زبان بدست میآورند واز این راه نتایج فکر را دست یافتنی وواقعی می سازند.

فکر به سیستم عصبی هم مربوط است. مارکس خاطر نشان ساخته است که در روند تولید مادی "نیروهایی که جسم وی (انسان) به آن مجهز شده بازوها، پاها، سر و دستهاست. او آنها را به تکاپو درمی آورد". (۵) انسان با بکار انداختن سیستم عصبی خود (اعضای حواس ومغز) در روند تولید ذهنی نیز اثر میگذارد.

مقوله‌های روانی و فیزیولوژیک بیانگر رابطه شعور با مغزند.

رابطه این مقوله‌ها در چارچوب رابطه ویژگی وشئی مشخص میشود. ویژگی از شئی جدائی ناپذیر است و در جریان تاثیر متقابل دوشئی نمودار میگردد. روانی جایی پدیدار میشود که بین مغز انسان واشیاء جهان خارج تاثیر متقابل وجود داشته باشد.

هنگام حل مساله رابطه بین فکر ومغز با دو رفتار افراطی زیر روبرو میشویم:

۱- جدا کردن فکر از فعالیت عصبی انسان وتبدیل آن به یک گوهر مستقل

۲- محدود نمودن روند شناخت وهمه عناصر تشکیل‌دهنده آن وروند فکر به فعالیت عالی عصبی انسان.

درحالت نخست، فکر جوهر مادی اش را از دست میدهد وبنظر میرسد در آسمان ها پرواز میکند. درحالت دوم از مضمون ومشخصه‌های ویژه‌اش محروم میگردد.

چون ماده شکل ها وجنبه‌های گوناگون پیدا میکند، از این روویژگی های آن بیشمار وگوناگون اند. البته فکر وسایر ویژگی های ماده نقاط مشترک دارند (همه ویژگی ماده‌اند وبه شکل ها وحالات آن تعلق دارند). آنها درحدود آنچه که برای شان مشترک است، بطور کیفی تفاوت دارند: فکر به عنوان ویژگی خاص ماده نمیتواند به ویژگی های فیزیکی، شیمیائی وبیولوژیکی خود و غیره محدود شود. زیرا، اولا در هر ماده زنده وجود ندارد وتنها به شکلی از ماده که مغز انسان است، مربوط میشود. ثانیا "فکر در انسان وظیفه‌ای را انجام میدهد که کاملا" با متابولیسم یا وراثت تفاوت دارد.

ویژگی ها نمایش خصایص شکلی از ماده (یا یکی از حالات شان) نسبت به سایر پدیده‌ها در روند تاثیر متقابل شان است. مثلا" متابولیسم شکل ویژه‌ای از تاثیر متقابل پروتئین ها ومحیط بیرونی است. در این تاثیر متقابل ویژگی پروتئین ها، استعداد تولید وترکیب خاص شیمیائی آنها پدیدار میشود. انسان با اشیاء جهان خارج وارد تاثیر متقابل میگردد. در این تاثیر ویژگی های مغز انسان که فکر نام دارد، نمایان میشود. فکر استعداد مغز در آفریدن ایده وتصویر واستعداد آن در منعکس نمودن کیفیت های اشیاء جهان خارج بشیوه خاص است.

خصلت، خطوط مشخصه فکر وویژگی مغز عبارت از استعدادوی در باز آفریدن واقعیت خارجی در تصویرها

بقیه در صفحه ۲

راه حلهای واقع بینانهٔ مشکلات کشاورزی و مسائل روستایی ایران (۸)

هوشنگ پورکریم

بخش سوم: نوسازی و عمران در جامعهٔ روستائی و ادارهٔ دموکراتیک امور عمومی

دربین مجموعهٔ مشکلات اقتصادی ـ اجتماعی جامعهٔ روستائی ایران، گذشته از مسائل صرفاً اقتصادی که قبلاً" از آنها صحبت شد، با مسائل دیگری نیز مواجه هستیم که شرایط عمومی زندگی را برای مردم ده و ایل به حد طاقت فرسائی تلخ و دشوار کرده است. این مسائل از جمله در زمینهٔ بهداشت، درمان، مسکن، امکانات آموزشی، راه و وسائل حمل و نقل و مخابرات، مردم را در جامعهٔ روستائی چنان در مضیقه گذاشته اند که کمتر ممکن است لحظه‌ای از انواع دغدغه‌ها فارغ باشند. به جرأت می‌توان گفت که فقر و جهل و بی‌پناهی و بیماری، اکثریت مردم ایل و ده را، که در حدود دو ثلث جمعیت کشورند، در وضعی مشابه زاغه‌نشینان حواشی شهرها و در مواردی حتی بدتر از وضعیت آنان قرار می‌دهد. چنانکه میزان مرگ و میر، در سنجش با مجموع جمعیت برای جامعهٔ روستائی ایران تقریباً دو برابر جوامع شهری کشور است؛ در حالی که سوادآموزی در روستا نسبت به شهر، حتی پس از آنهمه جار و جنجال که رژیم شاه مخلوع در زمینهٔ "سپاه دانش" به راه انداخته بود، از نصف هم کمتر است.

با این مقایسه، اگر محرومیت شهرهای کشور را از لحاظ امکانات درمانی و آموزشی در نظر داشته باشیم، می‌توان به شدت محرومیت‌ها در جامعهٔ روستائی ایران پی برد. چنین محرومیتی از لحاظ مسکن، آب آشامیدنی و استحمام، روشنائی، سوخت و نیازمندیهای دیگر به وضع فاحشی نا هنجار است. مثلاً مصالح خانه‌ها، در بخش اعظم خود سست و به آسانی صدمه پذیرند. چنانکه سکونت در چنین خانه‌هائی، حتی بدون پیش‌بینی حوادثی نظیر زلزله هم اضطراب‌آور است. نقل چند رقم از جدولی که "تعداد واحدهای مسکونی معمولی کل کشور را برحسب مصالح بکار رفته در ساختمان و به تفکیک نقاط شهری و روستائی و سن ساختمان در سال ۱۳۴۵" نشان می‌دهد بی‌مورد نیست. مثلاً" از مجموع ۲،۵۹۸،۰۰۰ واحد مسکونی روستاهای کل کشور در آن سال، فقط شش هزار از مصالح سنگ و آهن، سه هزار از بتون آرمه، بیست هزار از آجر و آهن و چهل و یک هزار از آجر و چوب بودند. در حالی که ۲۶۰،۰۰۰ واحد از مصالح سنگ و چوب و ۸۸۷،۰۰۰ واحد از خشت و گل و ۱،۰۱۹،۰۰۰ واحد از خشت و چوب بودند. از عمر این واحدها در آن وقت غالباً بیش از ده سال گذشته بود و در شرایط فرسودگی قرار داشتند (نقل ارقام از صفحهٔ ۱۲۴ "سالنامهٔ آماری کشور، سال ۱۳۵۶" از انتشارات "مرکز آمار ایران"، شمارهٔ مسلسل ۷۵۹). بی‌شک، از این لحاظ، بعد از ۱۳۴۵ و طی ده دوازده سال گذشته، با وجود افزایش بن‌بست‌های اقتصادی ـ اجتماعی ناشی از رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک شاه مخلوع، وضع باز هم بدتر شده است. چه بسا مساکن ویران روستائی، که خانواده‌های محروم روستا اضطراراً در آنها بسر می‌برند، ولی بیغوله‌ای بیش نیستند و دیگر حتی شباهتی هم به خانه ندارند. مردم در تعداد کثیری از روستاهای کشور از برق، آب لوله‌کشی، حمام بهداشتی و این قبیل تأسیسات محرومند. سوخت منازل معمولاً از طریق مالاندن و خشک کردن فضولات حیوانی تأمین میشود که خود موجبی در جهت آلودگی بیشتر محیط خانه و در نتیجه خطر دیگری برای سلامتی افراد خانواده است. دسترسی به آب آشامیدنی که عموماً هم غیربهداشتی و در بسیاری موارد به نحو واضحی آلوده است، به دشواری صورت می‌پذیرد. همهٔ این قبیل نارسائی‌ها در شیوع انواع بیماریها مؤثر شده‌اند. مثلاً قریب به صد در صد مردم به یک یا چند نوع بیماری انگلی مبتلا هستند.

اکنون جای آن نیست که از فقدان راه، درمانگاه، مدرسه و موسسات آموزشی در روستا، که امروزه دیگر بر خاص و عام واضح شده است سخنی حتی به اجمال گفته شود. رژیم شاه خائن که در مقابل زمینداران و سرمایه‌گذاران ارضی بزرگ خودی و بیگانه، بورژوازی وابسته، بند و بست چی ها و منسوبان به دربار، امرای خودفروختهٔ ارتش، مستشاران رنگارنگ آمریکائی و حامیان صهیونیستی و امپریالیستی‌اش آنهمه دست و دلباز بود و هزاران میلیارد دلار درآمد نفتی را برای مقاصد "پنتاگون" و سازمانهای جاسوسی در منطقه به مصرف می‌رسانید، در مقابل نیازمندیهای حتی عاجل مردم ایل و ده، این بخش عظیم هم‌میهنان محروممان، بی اعتنائی می‌کرد و در سایهٔ سرنیزهٔ ژاندارم به صحنه‌سازیهائی دست می‌زد که می‌توانستند خوراک مناسبی برای تبلیغات عوامفریبانه‌اش باشند.

رژیم در عین حال، بمنظور تسهیل بسط مناسبات سرمایه‌داری در روستا و تحکیم قدرت ضد دموکراتیک خود، به یاری انواع سازمانهای عریض و طویل اداری در جامعهٔ روستائی رخنه نمود. از این قبیل سازمانها، در تحلیل نهائی، غیر از اتلاف وقت و بودجهٔ مملکت و هدر رفتن نیروی انسانی شاغلین و تشتت محیط اجتماعی در ایل و ده و رواج بند و بست و فساد و تزلزل مبانی اخلاق فردی و اجتماعی، نتیجه‌ای حاصل نشد؛ مگر آنکه مشکلات جدیدی بر فقر عمومی و محرومیت دیرپای زحمتکشان جامعهٔ روستائی و نیز بر بار مصائب و دغدغه‌های آنان افزوده گشت. این سازمانها، بدون آنکه بخواهند یا بتوانند نفوذ خانان، امیر، ملاک بزرگ و ایادی آنان را در جامعهٔ روستائی از بین ببرند، ادارهٔ امور عمومی ده را با رشته‌های بلند و کوتاه به دستگاه بوروکراتیک دولتی رژیم گره زدند. بنا بر این در شیوهٔ سنتی ادارهٔ امور عمومی این جوامع، نه در جهت تمایل و ارادهٔ زحمتکشان، بلکه در جهت افزایش اقتدار ضد دموکراتیک رژیم تغییراتی داده شد و آشفتگی هائی بوجود آمد که بیسابقه است و حتماً باید ترمیم شود.

حال برای این همه مشکلات که در جامعهٔ روستائی ایران تقریباً عمومیت دارد، گذشته از کوتاه کردن دست زمینداران و سرمایه‌گذاران بزرگ ارضی و راه‌حل های صرفاً اقتصادی که قبلاً" از آنها صحبت شده بود، باید به راه‌حل ها و تدابیر الزامی زیر پرداخت:

باید بخش معقولی از بودجهٔ عمومی کشور را به نوسازی و امور عمرانی در جامعهٔ روستائی ایران اختصاص داد تا هم برای ایجاد صنایع بزرگ و کلیدی و بسط رشته‌های دیگر صنایع و از جمله صنایع وابسته به کشاورزی و برنامه‌های "کلکتیویزاسیون" و تجدید ساختمان در تولید کشاورزی بودجهٔ کافی باقی بماند و هم فعالیت های عمرانی در جامعهٔ روستائی بتواند مطابق برنامه‌های منظم پیشرفت کند. در چنین فعالیت هائی، اعم از ایجاد راه‌های روستائی، پل، ساختمان سیل بند، درمانگاه، مدرسه، لوله‌کشی برای آب و بعدها گاز، حمام بهداشتی و غیره، باید از تجارب و نیروی انسانی که هم اکنون در "جهاد سازندگی" فراهم آمده‌اند به بهترین نحو استفاده شود.

برنامه‌های خانه‌سازی در روستاها باید از اهم فعالیت‌های نوسازی و عمران روستائی در ایران باشد. خانه‌سازی حتماً باید با رعایت الزامات ناشی از نوع امور تولیدی خانوارهای روستائی و مقتضیات اجتماعی دیگر و شرایط اقلیمی هر ناحیه تحقق پیدا کند و تدابیر لازم در جهت پیشگیری از عوارض زلزله و سیل و این قبیل حوادث طبیعی بکار برده شود.

در جهت رفع نیازمندیهای درمانی، گذشته از تجهیز عاجلانهٔ گروههای سیار و آماده کردن بیمارستانها برای پذیرفتن بیماران روستائی، باید کادر لازم برای خدمت در درمانگاه‌های روستائی را فراهم کرد. به این منظور میتوان دوره‌های دو و سه سالهٔ آموزش مقدماتی پزشکی را در دانشگاه‌های کشور ایجاد کرد و نیز برای داوطلبان ورود به دانشکده‌های پزشکی، دندانپزشکی، داروسازی و از این قبیل که حاضر به خدمت در جامعهٔ روستائی ایران باشند تسهیلات و مزایائی قائل شد تا اینکه به تدریج بر میزان امکانات برای بسیج خدمات بهداشتی و درمانی افزوده شود.

به موازات ساختمان مدارس و تأمین کادر آموزشی برای آنها و تعمیم فعالیتهای "جهاد سوادآموزی" به ایل و ده، باید در نواحی گوناگون روستائی به ایجاد خانه‌های فرهنگ اقدام کرد. در "خانهٔ فرهنگ"، کودکان، نوجوانان، زنان و مردان روستائی، به وسع قابل افزایش خود، حتی الامکان از علوم و هنر و ادبیات و بقیهٔ شئون فرهنگی بهره‌مند خواهند شد.

ادارهٔ امور عمومی جوامع دهقانی و ایلی مطلقاً باید دموکراتیک و متکی به شورای ده و ایل باشد. کلیهٔ وزارتخانه‌ها بوسیلهٔ این شوراها و "شورای دهستان" فعالیت‌های خود را در منطقه متمرکز و تنظیم خواهند کرد. مأموران وزارتخانه‌ها در محل، ضمن آنکه از لحاظ مراتب و روابط اداری و جلب امکانات با وزارتخانه‌های خود ارتباط دارند، ولی از لحاظ هماهنگی بین خود و منظم کردن فعالیت‌هاشان در منطقه از شوراهای محلی تابعیت می‌کنند و تحت کنترل آنها قرار می‌گیرند. در این صورت، این شوراها که نمایندهٔ قاطبهٔ مردم محل هستند و از تمایلات برحق وسیع‌ترین قشرهای زحمتکش جامعهٔ روستائی پیروی میکنند و طبعاً از اعمال نفوذ بقایای رژیم مخلوع آزادند، قادر خواهند شد که بر حرکت دستگاههای اجرائی در محل نظارت دموکراتیک داشته باشند تا مبادا از راستای وظایفی که بر عهدهٔ آنان است منحرف شوند.

به کمک همین شوراهاست که برنامه‌های ادغام برخی روستاهای کوچک، بمنظور استفادهٔ آسانتر مردم آن روستاها از مؤسسات جدید اقتصادی ـ اجتماعی ـ فرهنگی تحقق پیدا میکند. چه بسا در کنار روستاهای کهن می‌توان اجتماعات تازهٔ روستائی تأسیس کرد که به مسجد نوساز، مدرسه، خانه‌های مرفه، فروشگاه بزرگ، پارک بازی و ورزش، "خانهٔ فرهنگ"، درمانگاه و یا حتی بیمارستان مجهز باشند. در این صورت، روستاهای محروم ما تدریجاً به مراکز جمعیت شهرمانندی تبدیل میشوند که شرایط عمومی زندگی ساکنان آن با شرایط زندگی ساکنان شهرهای کوچک در جوامع پیشرفته مشابهت خواهد داشت. به هر صورت، خانواده‌های زحمتکش جامعهٔ روستائی ایران حق دارند و می‌توانند بدون تشویش به زندگی اجتماعی نوین نائل شوند و نسل آیندهٔ ایران را در محیطی سرشار از عشق به کار و مهر مردم بپرورانند.

(پایان)

بقیه:

نقش بخش دولتی......

با روبنای سیاسی با خصلت دموکراتیک انقلابی است.

این امر را باید انعکاسی از این واقعیت دانست که شکلهای دولتی و تعاونی مالکیت طی یک دورهٔ تاریخی طولانی رفته رفته خطوط اساسی مناسبات اجتماعی و خصلت آنها را مشخص می‌سازند.

به عقیدهٔ ما در این شرایط، فعالیت کارفرمای دولتی در کشورهای در راه رشد نمی‌تواند به مثابهٔ پدیدهٔ خاص یک پایه و یک روبنا نگریسته شود. در کشورهای رهائی یافته‌ای که سمت گیری سوسیالیستی دارند، فعالیت کارفرمای دولتی و تنظیم زندگی اقتصادی و اجتماعی به وسیلهٔ دولت روند هدفمند (هرچند بغرنج و اغلب متضاد) تأثیر و نفوذ متقابل بخش دولتی (به عنوان عنصر پایهٔ اقتصادی) و دولت دموکراتیک انقلابی (به عنوان بخشی از روبنای سیاسی) را تضمین می‌کنند. بنا به قاعدهٔ کلی، مخصوصاً در نخستین مراحل رشد غیرسرمایه‌داری، روبنای سیاسی به مثابهٔ عنصر رهبری کنندهٔ این سیستم جلوه می‌کند. اما بتدریج که پایه استحکام می‌یابد، تأثیر بسیار زیادی در روبنا، خصلت و سمت گیری سیاست اقتصادی دولت می‌گذارد. چنین است ماهیت این پدیدهٔ نو در زندگی اجتماعی کشورهای در راه رشد.

غالباً گفته می‌شود که بخش دولتی اقتصاد این کشورها از مجموع موسسات دولتی (منجمله موسسات مختلط تحت نظارت دولت) در زمینهٔ تولید (در موسسات صنعتی، کشاورزی، بازرگانی و زیرساختار اقتصادی) تشکیل می‌شود. به عقیدهٔ ما مفهوم بخش دولتی از این وسیع‌تر است و باید نوع مالکیت دولتی و نهادهای زیرساختار اجتماعی چون مدارس و سایر موسسات آموزشی بیمارستانها، کلینیک ها، مهدکودک ها و همچنین زمینهای اجاره‌ای متعلق به دولت را "در بر می‌گیرد". دقیقاً وجود مالکیت دولتی نه تنها در قلمرو تولید، بلکه همچنین در قلمرو غیرتولیدی ـ یعنی ارادهٔ دولت در گسترش تولید و بهبود شرایط زندگی اجتماعی توده‌های وسیع خلق ـ یکی از عناصر اساسی پیشرفت مستعمرات و نیمه مستعمرات پیشین را در راه سوسیالیسم تشکیل می‌دهند. تصریح این نکته نیز اهمیت دارد که اگر بخش دولتی در شاخه‌های تولید (مخصوصاً در صنعت و زیرساختار اقتصادی) معمولاً بر اساس ملی شدن مالکیت خصوصی شکل می‌گیرد، در قلمرو غیرتولیدی، بنا به قاعدهٔ کلی، تماماً بر مبنای سرمایه‌گذاری‌های دولتی شالوده‌ریزی می‌شود.

گنجاندن پایهٔ مالی بخش دولتی در تعریف این بخش منطقی است. منظور از پایهٔ مالی منابع مالی‌ای است که توسط دولت برای افزایش حجم موسسهٔ دولتی و گسترش قلمرو اجتماعی اقتصاد ملی گردآوری شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد. این منابع مالی که از عملکرد دولت "بر اساس صلاحیت دوگانه‌اش" ـ هم به عنوان کارفرمای جمعی (عواید موسسات دولتی، منابع اعتباری نهادهای بانکی دولتی) و هم به عنوان ارگانیسم مدیریت و تنظیم امور (مالیاتها، نرخها، برداشت ها) ـ ناشی می‌شوند و کل سرمایهٔ پولی انباشت دولتی را تشکیل می‌دهند، امکانات

بقیه در صفحهٔ ۵

جعفرکوش آبادی

چه افتاده است، حرفت چیست؟

دلم سامان نمی گیرد
که من غمگین تر از ده کوره‌های زابلستانم
که ابرآلوده تر از کوه‌های سرد کلکاپشت .
فرو مرده است آیا عشق ؟
چرا در پیلهٔ دلگیر تنهایی
من آن تنها شده مردم که اشکش بازگردانده است سوی
کودکی او را

اتاقم سرد
اجاقم سرد
هوای خرمنی آتش
هوای گشت در کوه و کمر دارم .

فرو می ریختیم از کوه
سرود ما
توای جویبار نقرهٔ از موسقی سرشار .

در این گشت و گذار دستجمعی بود
که ما با هم
یکی شد کاسه‌مان ، اندیشه‌هامان نیز .

رفاقت حلقه بر یک سفره می زد، زیر یک سقف گلین
می خفت
پر آزرم و شفیقانه
غبار از روی یاری می سترد و آه ....
عتاب او
خطاب او
پلی از بند و از پیوند
فرودش بوی گل بر آستان دوست
سرودش بر کویر سینه‌ها سیلاب شادیها .

در آن هنگام
که گردون همچو چرخ مایلی بر شرق می چرخید
ترا دیدم بروی سینهٔ سرخ بهاران شاد می راندی
ترا دیدم پر از بوی لطیف صبحدم بودی
بهنگامی که عطر یاسهای مهربانی در فضا پر بود
سخنهای تو طعم میوهٔ شادی به کام آدمی می ریخت

و در پیوند با فکر تو فهمیدم
که من گسترده‌تر ، والاتر از آنم که می پنداشتم تنها
از این رو بود اگر بی ذره‌ای تردید
بتو آویختم با عشق
و میدانی
از آن پس من سرودم را به جلبکهای دریایی
به مرغان بلوطی رنگ
به آب و آسمان و باغ گل هرگز نبخشیدم
سراییدم ترا در نغمه‌های خویش
ترا چون پرچمی افراشتم بر بام اندیشه
و شادان ایستادم بر بلندی در کنار تو
تماشا کردم از نزدیک دنیا را

هلال زرد گون ماه شاهد بود
که ما سرتاسر شب عشق را با هم
سرود راه می کردیم .

از آن پس شد سفر با تو
صفا و شادیم با تو
غم و گرییدنم با تو .

بیادت هست
شبانگاهان مهتابی
کسی گر حلقه بر در زد
دو تایی بامها را در نوردیدیم
دو تایی از صدای ناشناسی در دل پس‌کوچه لرزیدیم

رفاقت در کنار ما
نفس در سینه می انباشت و رعد صدا را آنچنان می –
ریخت در حلقوم
که خشمی، اشتیاقی، نفرتی در دل اگر می بود
دو چندان می شد و طوفان بپا می کرد .

به قعر نیمه شب آنگاه
که حتی ماه بر گهوارهٔ پر شاخ و برگ کاجها می‌خفت
اگر تک ضربه‌ای بر در خبر از غیبتت می داد
رفاقت طعمهٔ گرگ مفتش را
خطر می کرد و از کاشانه‌ات می برد
و سر میزد به فرزند و زنت هر روز .

چه افتاده است ، حرفت چیست ؟
که ضعفم را نهان کردی
که شعرم را طلا خواندی
که عیبم را نکو گفتی .

رفیقا ، همدما ، نامهربان یارا
دلم می خواست
به دامان تو عمری من بیاموزم ، بیندیشم
دلم می خواست
کلامت همچو فرمانی
مرا از سنگر امروز سوی سنگر خونین فردا رهنمون باشد

امیدم بود فانوس شب تاریک من باشی
امیدم بود اگر در تنگنای عشق
بیفتم از نفس روزی
بگیری زیر بالم را
مرا بالندگی بخشی

چه شد اینک به جمع ما
رفاقت غربتی مردیست
که او را کس نمی خواند
نمی بخشد کسی با پرتو لبخند ، گرمی، جان سردش را
بیا مهمان نوازی کن
در این دوران که از گلگشت ما در کوه و در جنگل
هراسانند و میخواهندمان از هم جدا باشیم
رفاقت خود سلاحی نیست ؟

برادر را ببین دست محبت را
نهان در آستین کرده است و اخمالود
گذر از کوچهٔ بیگانگی دارد .

نگاهش کن چگونه با ندانیهاش
برادر را به زیرچنگ ودندان پلنگ تهمت افکنده است .

ولی دور از کدورتها
رفاقت همچنان در کوچه‌های شهر فانوسی است
که مثل کرم شبتابی
لعاب روشنایی می تند در تیرگیهامان
رفاقت دستگیر دوستان ازقفس آزاد گردیده است
رفاقت چتر سبز نارون در باغ اندیشه است
که زیر سایه اش بتوان مفری بر رهایی جست
رفاقت با رفیقان در دل ارابهٔ خونین سفر دارد
رفاقت رونق زندان تاریکست .

دلم تنگ است
دلم تنگ است
هوای اشک خونین ریختن دارم
هوای گشت در کوی رفاقت آه ...
هوای دامن یک دوست .

مهر ماه ۱۳۵۳

بقیه:

شیلی آلنده.........

که دیگر نمی تواند خود را به شیوهٔ کهن حفظ نماید. در پهنهٔ جهانی نیز تناسب جهانی قوا مساله‌ای بس مهم است ؛ و تناسب جهانی قوا به زیان امپریالیسم تغییر می کند . در برابر شکست شیلی باید پیروزیهای سترگ خلقها – نظیر کوبا ، ویتنام و آنگولا – و بروز مشکلات سراسری برای امپریالیسم را گذاشت . حتی آنجا که امپریالیسم با استقرار فاشیزم موفق به بازداشتن پیشروی مردم می گردد ، " پیروزی " آن – پیروزی گذرای نظامی رو به تجزیه و تلاشی است .

فاشیزم در شیلی مردم را بر ضد خود متحد ساخته است . رژیم فاشیستی مجبور به نبردی نومیدانه برای رفع انزوای بین المللی است . آنچه در شیلی رویداده بیانگر پدیدهٔ دو گانه‌ای است بدین معنا که امپریالیستها همچنان که در سراسر جهان به فاشیزم روی می آورند تا موفق به مهار کردن اوضاع شوند ، نیروهایی را از دست می دهند .

آیا تجربهٔ شیلی بما می گوید که " راه انتخابات پارلمانی به سوی سوسیالیسم " باید مردود تلقی شود ، و تنها راه برای انقلابهای سوسیالیستی اقدام مستقیم به نبرد مسلحانه است ؟ پاسخ منفی است .

مساله این نیست که آیا انقلاب سوسیالیستی می‌تواند با تنها ابزار انتخابات پیروزگردد ، بلکه بحث بر سر این است که آیا ابزار انتخابات می تواند نقشی در انقلاب ایفا کند . آیا ممکن است یک روند انقلابی را که با انتخابات آغاز شده به نحوی موفقیت آمیز به سرانجام رساند . آن تئوری که به وسیلهٔ مارکس و لنین تحول یافت ، مبتنی بر این که برای ایجاد یک انقلاب سوسیالیستی مردم باید قدرت دولتی را به چنگ آورند و ماشین دولت بورژوایی را نابود سازند ، عمیقا" درست و مهم است . اما برای مارکس ، لنین و انقلاب مساله بسیار فراتر از فقط یک تئوری دولت می رود . همچنین این مساله وجود دارد که مردم **چگونه** می توانند جنبش را ایجادکنند و نیرویی را گرد آورند که آنها را قادر سازدقدرت دولتی را به چنگ آرند و ماشین دولت بورژوایی را نابود کنند .

در نبردی که در کشورهای مختلف جهان – تحت اوضاع مختلف و در زمانهای مختلف – انجام می گیرد، باید راههای گوناگونی نیز برای حل مساله وجود داشته باشد . اما همهٔ راههای گوناگون در یک نکته مشترکند : انقلابیها باید حمایت مردم را بدست آورند ، زیرا مردم نیروی اصلی انقلاب می باشند ، بدست آوردن حمایت مردم ایجاب می کند که درک شوند، در مبارزاتی که آنها خود در آن درگیرند برای آنها و در کنار آنها جنگیده شود . در کشورهایی با نظام‌های دموکراتیک بورژوایی ، جلب مردم ایجاب می کند که با شیوه‌های مختلف (ازجمله شیوه‌های انتخاباتی) کار شود .

انگلس یکبار نوشت : " در جریان انتخابات (رای گیری همگانی) برای ما وسیله‌ای بی مانند فراهم می شود که با توده‌های مردم آنجا که هنوز از ما دور هستند تماس حاصل کنیم ."

و لنین نوشت : " اگر می خواهید ... سمپاتی و پشتیبانی "توده‌ها" را بدست آورید ، ... باید مطلقا" **در هر جا که توده‌ها هستند کار کنید .**" لنین ، در بحث در بارهٔ کمونیستهای چپ آلمان که باورداشتند اشکال پارلمانی مبارزه " از نظر تاریخی و سیاسی متروک شده‌اند" ، نوشت : " این روشن است که چپی‌ها در آلمان **آرزوی خود را** ... با رفتار سیاسی – ایدئولوژیک در برابر واقعیت عینی اشتباه گرفته‌اند ... ما نباید آنچه را برای ما متروک است **برای یک طبقه ، برای توده‌ها** نیز به مثابهٔ چیزی متروک به شمار آوریم ... حتی اگر **اقلیت** قابل توجهی از کارگران صنعتی ... از دستور های رهبری کاتولیک پیروی کنند ... این بی تردید مشخص می سازد که پارلمان گرایی در آلمان هنوز به زندگی خویش پایان نداده است ، و شرکت در انتخابات پارلمانی و مبارزه بر سر کرسیهای پارلمان برای حزب انقلابی طبقهٔ کارگر **یک ضرورت است** ؛ به ویژه با این هدف که قشرهای عقب ماندهٔ خود را آموزش دهد ، و **توده‌های** تحول نایافته ستمدیده و ناآگاه روستایی را بیدار و آگاه سازد . آنجا که توانایی آن در شما نیست که خارج از پارلمانهای بورژوایی و یا هر نوع دیگر از نهادهای ارتجاعی فعالیت کنید ، باید درون آنها کارکنید ".

اما اگر احزاب انقلابی درانتخابات و پارلمانها شرکت نمایند این احتمال وجود دارد که قدرت تصرف بازوی اجرایی حکومت را بدست آورند . آیا آنها نباید برای کسب چنین قدرتی بکوشند ؟ در دست گرفتن دولت از طریق انتخابات با احراز قدرت یکسان نیست ، با اینهمه گامی است به پیش. مسئله تنها احراز قدرت نیست ، بلکه این است که آیا در دست گرفتن دولت روند انقلابی را به پیش خواهد برد یا خیر .

" راه انتخاباتی " می تواند در کشوری دیگر تحت اوضاعی متفاوت از آنچه در شیلی بود راه خودرا بگشاید . یک حزب یا جبههٔ متحد انقلابی می تواند به جای پیروزی با تنها ۳۶ درصد آراء با ۵۵ یا ۶۰ درصد پیروز شود . انقلابیها می توانند نه تنها با بازوی

بقیه درصفحه ۵۰

بقیه:

نقش بخش دولتی...

ایجاد آتی سرمایه‌های تولیدونهادهای زیرساخت اجتماعی متعلق به دولت را مشخص می‌سازند.

بنابراین ما معتقدیم که بخش دولتی دراقتصاد کشورهای درراه رشد ازمجموع موسسات متعلق به دولت که خصلت تولیدی دارند (شاخه‌های تولیدمادی، حمل ونقل، ارتباطات، تجارت) وهمچنین ازنهادهای غیرتولیدی دولتی (تعلیم وتربیت، طب وغیره) تشکیل میشود. تاثیر موسسهٔ دولتی درروندبازتولید (درمجموع جنبه‌های مادی واجتماعی آن) نه تنها براساس حجم وساخت سرمایه‌های مورداستفاده‌اش، بلکه همچنین براساس حجم سرمایه‌ای که می‌تواند بوسیلهٔ دولت درراه هدفهای انباشت وحل مسائل اجتماعی مورداستفاده قرارگیرد، مشخص میشود. سرمایه‌های رشداقتصادی و اجتماعی باید درمفهوم بخش دولتی گنجانیده شود.

ضمن مشخص نمودن کیفیت جواب به مسئلهٔ نخست که بوسیلهٔ ما مطرح شدومسئلهٔ مربوط به محتوی مفهوم بخش دولتی که درکشورهای جوان دارای سمتگیری سوسیالیستی بکار گرفته میشود، روشن ساختن سه جنبه اهمیت دارد: نخست اینکه بخش دولتی دراقتصاد این کشورها تنها گذار شکل خصوصی به شکل جمعی اقتصاد نیست بلکه تاثیرمتقابل درآمیختگی واختلاط فعالیت دولت بعنوان کارفرمای جمعی وارگانیسم ملی مدیریت اقتصادی و سیاسی است. دوم اینکه دولت دراین کشورها نه تنها درشکل بندی وگسترش قلمروتولید، بلکه درقلمرواجتماعی اقتصادملی نیز شرکت میکند. اختلاف بین کشورهای درراه رشددارای سمت‌گیری سوسیالیستی وسرمایه‌داری درحجم موسسهٔ دولتی درشاخه‌های تولیدی نیست بلکه بیشتردرمشارکت دولت درگسترش قلمرواجتماعی غیرتولیدی اقتصادملی است. سوم، ویژگیهائی که نقش موسسهٔ دولتی را درسیستم بازتولیداجتماعی تعیین میکنند، این است که علاوه برمبلغ سرمایه‌های مورداستفاده، حجم سرمایه‌های رشداقتصادی و اجتماعی (درجای نخست وجوه انباشت) راکه دراختیاردولت است واوازآنها برای سایربخشهای اقتصادبرداشت میکند دربرمی‌گیرند.

بدون درنظرگرفتن این جنبه‌ها پاسخ به دومین مسئلهٔ مربوط به خصلت بخش دولتی درکشورهای رهائی یافتهٔ دارای سمت گیری سوسیالیستی ناممکن است.

دودریافت درقلمروخصلت اجتماعی ـ اقتصادی مالکیت بخش دولتی درکشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی فرمانرواست.

پیروان دریافت نخست با ندیده گرفتن ویژگیهائی که درکشورهای دارای سمت گیری های مختلف اجتماعی ـ اقتصادی را ازحیث خصلت حاکمیت، هدف ها وسمت گیریهای سیاست اقتصادی دولت ازیکدیگرمتمایزمیسازد، معتقدند که بخش دولتی درهمهٔ کشورهای درراه رشدچیزی جز ساخت سرمایه‌داری دولتی نیست. پیروان دریافت دوم معتقدندکه بخش دولتی دراقتصادکشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی صرفا یک شکل گذاری است. چیزی که نباید ازنظردوربماند طرح این سوال هاست: مضمون اساسی وجوهراین شکل گذاری چیست وحالتهای "ابتدائی" و "انتهائی" آن کدامند؟

واضح است که خصلت اجتماعی ـ اقتصادی مالکیت دولتی بنابرپاسخ این مسئله مشخص میشود: درجریان کار درسیستم اقتصادی کشوربازسازی کدام رابطه سودمند است؟ ازاین دیدگاه است که ما نقش بخش دولتی را با توجه به مضمون این مقوله که دربالا ازآن یادشد دراقتصادکشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی بررسی خواهیم کرد.

اصولا" بنیادبخش دولتی همواره قلمروفعالیت و امکانات سرمایهٔ خصوصی را محدودمیسازدودرعین حال ازانتقال عناصرمنفی سرمایه‌داری به خودمصون نیست. استثنائات درمواردی است که دولت موسسات ناسودمند را ملی میکندودرشاخه‌ها وگونه‌هائی ازفعالیت شرکت میجوید که برای سرمایهٔ خصوصی اهمیت ندارد (حمل و نقل ها، ارتباطات وسایر عناصرزیرساخت اقتصادی که بدون آن تولیدمادی نمیتواندگسترش یابد) یا برای سرمایهٔ خصوصی که آن را به همکارخودبدل میسازد، فضائی بوجود میآوردکه مساعدبرای سرمایه‌گذاری هاست. درکشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی بخش دولتی شاخه‌ها ونه نموهای فعالیت متعددووسیع را دربرمیگیرد، منجمله فعالیت هائی که قلمروفعالیت سودمندسرمایه‌های خصوصی بوده یا خواهندبود. این امرمخصوصا" درموردصنعت تبدیل موادولیه مصداق دارد. ازاین روسهم بخش دولتی در تولید صنعت تبدیل موادولیه درالجزایر متجاوز از ۹۰درصد ودرتانزانیا بیش از ۵۰درصداست.

دولت دارای سمت گیری سوسیالیستی برای توزیع مجددانباشت به نفع بخش دولتی ازسیستم مالی خود (بودجه‌های رشد) واعتبارات بانکی استفاده میکند. آنچه بازتولیدوسیع سرمایه خصوصی راکه واقعا وجود دارند، نفی نمیکند، امادرباره همه چیزتصمیم میگیرد آهنگهای رشدبسیارپیشرفته بخش دولتی درمقایسه با آهنگهای بخش خصوصی (اعم ازملی وخارجی) است.

محدودیت قلمروفعالیت سرمایه خصوصی وتبدیل بخش دولتی به عامل اساسی رشداقتصادی وپایه مادی حاکمیت دموکراسی انقلابی، مضمون وجوهرراه سمت گیری سوسیالیستی را تشکیل میدهد. دراین مفهوم، بخش دولتی در اقتصادکشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی ازحیث تاثیردرنوسازی مناسبات مالکیت با بخش دولتی کشورهای دارای سمت گیری سرمایه‌داری تفاوت داردو عاری از ویژگیهای خاص سرمایه‌داری دولتی است، یعنی مستقیما" درخدمت بازتولیدسرمایهٔ خصوصی قرارندارد.

همانطورکه دربالا تصریح شد، ترکیب مالکیت دولتی درکشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی درمقایسه با کشورهای دیگردرراه رشدجنبهٔ ویژه‌دارد. بخش مهمی از منابع دولتی نه تنها به رشدتولیدبلکه به قلمروغیر تولیدی اقتصادملی اختصاص داده میشود. دولت با استفاده ازموقعیت کارفرمائی جمعی خودوارگانهای مدیریت وبالاخص با تابع نمودن کارفرمایان خصوصی ازمنابع تولیدبرداشت میکندوآنرا به قلمرواجتماعی اختصاص میدهد. حجم سرمایه‌گذاریهای دولت درقلمرواجتماعی بنابرداده‌های زیرازاین قراراست: الجزایرطبق ارزیابیهای ما ۱۸-۱۷درصدسرمایه‌گذاریهای دولتی در۱۹۷۳- ۱۹۷۰وتانزانیا طبق برنامهٔ ۱۹۷۴-۱۹۶۹بیش از ۱۳درصدرا بدین منظوراختصاص داده‌است.

باوجوداین، عنصرجدیدی که بخش دولتی درنوسازی مناسبات اجتماعی کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی به ارمغان آورده، تنها تاثیرمستقیم درروابط مالکیت نیست بلکه اثرنهادن درتغییرمناسبات مبادله وتوزیع ودرتحلیل نهائی تاثیرآن درشدت استثمار در درون جامعه ملی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی است

ادامه دارد

•

بقیه:

شیلی آلنده.....

اجرایی حکومت، بلکه همچنین پارلمان را کنترل کنند. هیچ ارتشی فراطبقه نیست، اما شرایط در نیروهای نظامی کشورهای مختلف می تواند متفاوت باشد. به عنوان مثال، قسمتی از ارتش یا افسران آن می‌توانند بوسیلهٔ یک جنگ استعماری (۱) یا یک بحران اقتصادی جدی موضع رادیکال گرفته باشند.

چند کلمه در بارهٔ اقتصاد. رهبری اقتصاد برای یک هیئت دولت سوسیالیستی بدون در دست داشتن تمامی قدرت به سادگی با آن دولتی که قدرت را در اختیار دارد یکسان نیست، این کار برای او بسیار دشوار است. اما این نیز اشتباه خواهد بود که نتیجه بگیریم همواره باید دشواریها و عواقبی نظیر شیلی داشته باشد. یک دولت منتخب سوسیالیستی دیگر می‌تواند با اوضاع اقتصادی متفاوتی مواجه شود. اقتصاد این کشورها می تواند کمتر به عوامل خارجی بستگی داشته باشد، کمتر از جانب خرابکاریهای خارجی آسیب پذیر باشد.

همانگونه که گوته گفت:

دوست من، تئوری سراسر خاکستری است
و زندگانی سرسبزدرختی است طلایی!

تجربهٔ شیلی باید نه بنحوی عالم نمایانه، بلکه بگونه‌ای خلاق تفسیر شود. ما تا کنون انقلاب‌های سوسیالیستی را در بسیاری از کشورها و با شرایطی متفاوت داشته‌ایم. هر انقلاب سوسیالیستی دیدگاه ما را از چگونگی تحقق انقلابها وسعت می‌بخشد. این انقلابها یا در بحبوحهٔ جنگ جهانی وقوع یافته‌اند، مانند انقلاب در روسیهٔ تزاری، یا در زمان صلح در مبارزه‌ای بر ضد یک دیکتاتور خونخوار مانند انقلاب کوبا؛ آنها شکل قیامهای شهری کوتاه مدت، مانند روسیه، یا جنگ چریکی طولانی، مانند چین و ویتنام، را بخود گرفته‌اند. اما تا کنون هیچ انقلاب سوسیالیستی موفقیت آمیزی در دموکراسیهای بورژوایی بزرگ وجود نداشته است. انقلابهای سوسیالیستی در این کشورها چگونه به ثمر خواهند رسید؟ بحران سرمایه‌داری ابعادی گوناگون دارد، و طرق محتمل بسیاری وجود دارد. یکی از این شیوه‌ها "راه انتخابات پارلمانی" است، راهی که از سنت و نظام دموکراتیک تعدادی از کشورها، از زندگانی سیاسی عملی مردم آنها، سرچشمه می گیرد. شیلی اولین بود. علیرغم لعن و تکفیرهای جمله پردازان انقلابی، این طریق احتمالا" بوسیلهٔ چند کشوردیگر نیز در پیش گرفته خواهد شد.

رهبران و اعضاء اتحاد خلق از افتخار تاریخی بزرگی بهره‌مندند - زیرا به سرزمین تازه‌ای راه گشودند. تنها با اندیشیدن به این که راهگشایی چقدر دشوار و حائز اهمیت است می توان تجربهٔ شیلی را حقیقتا" دریافت.

انقلاب شیلی بخشی از یک روند تاریخی طولانی است که گذشته‌ای و آینده‌ای دارد. پابلو نرودای جاودان در شعرش "Recaberen"، که چند سال پیش از کودتا سروده شد، تجربهٔ شیلی را از زمان نخستین رهبر انقلاب سوسیالیستی آن باز می گوید:

از آن روزگار تا کنون چه‌ها رفته است.
چه خونها بر روی خونها،
چه جنگها بر این کرهٔ خاکی،
ساعات تابان پیروزی،
پیروزیهایی که قطره به قطره بدست آمده‌اند،
دوره‌های تلخی، شکست،
ایامی به تیرگی تونلها،
خائنانی که به گمان می آمد
رشته‌های زندگی را با لبهٔ کاردهایشان ازهم بگسلند،
مقاومتهایی مسلح به نفرت،
ارتش تاجدار.
به گمان می رسید که زمین زوال می یابد.
اما مبارزه باقی می ماند.

انقلاب شیلی برای مبارزهٔ آینده چشم اندازی از حکومتی که برای مردم و سوسیالیسم جنگید، از رئیس جمهور انقلابی بزرگی که هیچگاه به کجراه نرفت، از رهبران و اعضای تمام احزاب چپ که در برابر فاشیزم به بهای مرگ، زندان، و شکنجه مقاومت کردند به دست می دهد.

مبارزه‌ای که شیلی بر ضد فاشیزم برانگیخته تلخ و مهیب است. اما همانگونه که بومیان تسلیم ناپذیر این سرزمین حکومت اشغالگر اسپانیایی را دیرزمانی تحمل نکردند، مردم شیلی نیز فاشیزم را نخواهند پذیرفت. و خونتا علیرغم لافهای ژنرال لی (Leigh)، نمی تواند مارکسیسم را از شیلی "ریشه‌کن" سازد. مارکسیسم در آنجا ریشه‌ای محکمتر از اینها دارد. مارکسیسم قادر به کاری است که امپریالیسم با همهٔ منابع، حیله‌ها و تجاربش در کودتاها نمی تواند انجام دهد: حل مسایل مردم.

آخرین عملیات سیاسی آلنده به سوی مبارزهٔ آینده سمت گرفته بودند. او می‌دانست که فاشیزم مقاومتی سخت می طلبد، و فاشیزم خود اکثریت مردم را برضد خویش متحد می سازد. او چند تن از همراهانش را از مونداي (۲) تحت محاصره به بیرون فرستاد تا حامل پیام مقاومت باشند. وی بر نیاز به تلاش در جهت یک رهبری سیاسی متحد برای نهضت مقاومت تاکید ورزید.

آخرین سخنانش به مردم شیلی اثبات خواهند کرد که پیامبرانه اند.

من به شیلی و سرنوشت آن ایمان دارم. دیگران بر این لحظهٔ خاکستری و تلخی که در آن خیانت در جستجوی تحمیل خود است فایق خواهند آمد. شما باید به پیش برانید، بدانید که روزی نه چندان دور، بلکه نزدیک، شاهراههای عظیمی گشوده خواهند شد که انسانهای آزاد در راستای آن جامعه‌ای بهترخواهند ساخت.

(پایان)

---

(۱)-(توضیح مترجم) بسیاری از افسران جوان پرتغال طی جنگهای استعماری در آفریقا با ماهیت رژیم خود آشنا شدند. این افسران در سرنگونی دیکتاتوری سالازار نقش عمده‌ای داشتند.

(۲)-موندا (Moneda) - کاخ ریاست جمهوری در شیلی در همین محل بود که آلنده طی یک نبرد مسلحانه به شهادت رسید.

تجاوز چین به ویتنام (بخش سوم)

ترجمهٔ: بهرام حبیبی

تحلیلی از منشأ و گسترش مسئله

توضیح: متاسفانه در شمارهٔ گذشته، ده یازده سطر آخر مقاله در هم ریخته است. از این رو در این بخش آن قسمت را تکرار می‌کنیم.

ملت ویتنام هرگز یاری های خلق چین و اتحاد شوروی و نیز کمک سایر کشورهای سوسیالیستی و دوستان دور و نزدیک خود را از یاد نمی‌برد. ملت ویتنام در مکتب حزب کمونیست خود طی سی سال جنگ رهایی‌بخش درک بسیار روشنی از وظایف بین المللی خود تحصیل کرده است. چگونه میتوان، حتی یک لحظه، آن همه خون ریخته را فراموش کرد و مگر میتوان محرومیتهایی را که مردم ویتنام در جنگ با دشمن ملتهای جهان - امپریالیسم - و در جنگ بخاطر استقلال و آزادی خود و نیز آزادی سایر ملتها و از جمله ملت چین تحمل کرده است، فراموش کرد؟ میان خلق ویتنام و انقلابیون راستین چین از همان آغاز کار رابطه‌ای برادروار و صادقانه برقرار بوده است.

نخستین اختلاف ها و تشدید آنها

از اوایل سالهای شصت عناصر جاه‌طلب و خواهان تفوق مسلکی که بر رهبری حزب کمونیست چین سلطه یافته بودند قصد داشتند که جنبش بین المللی کمونیستی را زیر نفوذ خود بگیرند. به این منظور در سال ۱۹۶۳ قطعنامه‌ای در ۲۵ ماده بر ضد شوروی منتشر کردند. همزمان با آن تحریکاتشان را در احزاب کمونیست کشورهای آسیائی آغاز نمودند، با این هدف که آنها را در سازمان بین المللی کمونیستی جدیدی تحت نفوذ چین و در ضدیت با احزاب کمونیستی اروپا متحد کنند.

اما حزب زحمتکشان ویتنام (که اینک به حزب کمونیست ویتنام تغییر نام یافته است) عقیده داشت که اختلاف ایدئولوژیکی را در قالب تشکل سازمانی مخالفی درآوردن کار را به تفرقه در جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش ضد امپریالیستی میکشاند، و در این حال دشمن مشترک یعنی امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم امریکا برنده اصلی خواهد بود. از آن گذشته، حزب کمونیست ویتنام بر این عقیده است که عامل تعیین کننده در تکامل جامعهٔ انسانی عصر ما الزاماً "اردوگاه سوسیالیستی است که شوروی، کشوری که عصر جدیدی را از برای کل بشریت پایه‌گذاری کرده است، بدان تعلق دارد. این مقاومت ویتنام نقشه های چین را باطل کرد و بر عمق اختلاف در خط مشی دو حزب چین و ویتنام در سالهای بعد افزود.

در سال ۱۹۶۴، هنگامی که امپریالیسم امریکا توطئهٔ خلیج تونکین را به روی صحنه آورد و این اشاره بدان بود که می‌خواست تجاوزات قبلی خود را گسترش دهد، دبیر کل وقت حزب کمونیست چین، تنگ - سیائو - پینگ به فوریت و مخفیانه به هانوی آمد. او فرصت را مناسب دیده بود که ویتنام را به حوزه قدرت چین بکشاند. او با کلماتی چرب و شهدآلود قول می داد که چین کلیهٔ مخارج جنگی را بعهده میگیرد، به شرطی که ویتنام کمکهای شوروی را ردکند. ویتنام از قبول چنین پیشنهادی بی درنگ سرباز زد، چه حاضر نبود از خط مشی مستقل خود عدول کند و حاکمیت ملی خود را به دیگران بسپارد.

به سادگی میتوان درک کرد که چرا چین پیشنهاد تشکیل جبهه متحد همبستگی با ویتنام برضد امپریالیسم آمریکا را که توسط شوروی عنوان شده بود، ردکرد.

هنگامی که نیروی هوائی و دریائی امریکا جنگ تخریبی خود را برضد ویتنام شمالی شدت بخشید، کاخ سفید، ادگار اسنو[1] و لی - زونگ - رن[2] را طی ماموریتی به پکن فرستاد. طبق گزارش ادگار اسنو که در روزنامه انگلیسی ساندی تایمز، ماه مه 1971 - چاپ شده، مائو به او گفته بود که چین درصورتی خواهد جنگید که از جانب آمریکا مورد حمله قرار بگیرد، زیرا چین فعلا درگیر مسائل بسیاری است. این اشاره آشکاری برای آمریکا بود تا از بابت دخالت چین خاطر آسوده کند.

بعلاوه چین ارسال کمکهای اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را دچار اشکال میکرد. سلاحهای شوروی از طریق چین با تاخیر زیادی می رسید و موارد سرقت محموله - ها نادر نبود.

هرچند که رهبران نظامی ویتنام "اندرزهای" چینی را مبنی بر این که "جنگ دراز مدت خلقی" فقط با گروههای کوچک چریکی ممکن است و نه با واحدهای منظم ارتشی، ناشنیده گرفتند، با این همه ارتش خلق ویتنام از نیمه دوم سال ۱۹۶۵ گزارشهائی از پیروزیهای مکرر خود می داد. حمله عمومی و همزمان با آن قیامهای خلقی در ۶۴ شهر و شهرستان و روستاها و حمله‌های اطراف شهرها که در بهار ۱۹۶۸ صورت گرفت، تنها پشت واشنگتن را به لرزه درنیاورد، بلکه رجال حاکم چین را هم تکان داد. پیروزیهائی که ویتنام به برکت خط مشی مستقل خود به دست می آورد نشان میداد که نظریه‌های سوق الجیشی پکن که گویا میبایست همیشه و در همه جا صادق باشد، همیشه درست از آب درنمی آید. از نظر چینی ها پیروزی ویتنام میتوانست اعتبار آنها را نزد نیروهای انقلابی آسیای جنوب شرقی که الهامات خود را از مدل چینی می گرفتند، خدشه دار کند.

در دورهٔ "انقلاب بزرگ فرهنگی" پکن به امید ایجاد مانع بر سر راه ویتنام و مقابله با خط مشی مستقل آن تدابیری در پیش گرفت تا از طریق نمایندگی‌های خود نفوذش را در میان سکنه چینی تبار ویتنام افزایش دهد. شبکه‌ای از مبلغان تشکیل شد که مردم را به مواضع چینی ترغیب میکرد و از سیاست ویتنام با اطلاق صفت رویزیونیستی بر آن به بدی یاد می کرد. با تحریک حس سلطه جوئی چینی تباران (هووآها) با شعارهائی چون: "هووآ هرکجا که باشد قلبش برای چین می‌تپد." آنان را به گردنکشی در برابر رهبری حزب کمونیست ویتنام وا میداشتند و ماموریت تاریخی نشر اندیشه‌های مائوتسه‌تونگ" به تک‌تک چینی تباران ویتنام محول میگردید.

درهمان زمانی که مبارزات ضد آمریکائی مردم ویتنام به مرحلهٔ بحرانی و در عین حال تعیین‌کنندهٔ خود می‌رسید، مقامات پکن درحالی که گفتارهائی در پشتیبانی از ویتنام صادر می‌کردند عمال و جاسوسان خود را به این کشور نفوذ می‌دادند و ماجراجویان چینی تبار را در سازمانهای مخفی مجتمع می‌کردند تا بعدها به منظور فعالیتهای جاسوسی از آنها استفاده کنند.

حملهٔ عمومی و قیام سراسری تت (نوروز قمری ویتنام) در ۱۹۶۸ و نیز پیروزیهای ارتش خلقی در ویتنام جنوبی نقشه‌های جنگی دشمن را تماما درهم ریخت. نیکسون، رئیس جمهور جدید آمریکا هنوز درست در کاخ سفید مستقر نشده بود که مجبور گردید به مذاکرات رسمی خود در کنفرانس چهارجانبهٔ پاریس با نمایندگان جبههٔ رهائی بخش ملی ویتنام جنوبی گردن نهند. خشم چین نسبت به ویتنام افزون شد. خبرنگاران خبرگزاری چین نو از پاریس خوانده شدند و مدتهای درازی اخبار گشایش مذاکرات از مردم چین پنهان نگه داشته شد.

وسایل خبری چین بتدریج وقت و جای کمتری را به گزارش مبارزات ضد آمریکائی مردم ویتنام تخصیص می‌دادند. اما شورشهای گروههای مائوئیستی در تایلند و سایر کشورهای آسیای جنوب شرقی، علاقهٔ رسانه‌های گروهی چین را به خود معطوف می‌داشت. رادیو پکن در آوریل ۱۹۶۹ در تفسیر مفصلی که راجع به انقلاب در آسیا پخش می‌کرد فراموش کرد از ویتنام حتی به عنوان یکی از مراکز جنبش انقلابی نامی بیاورد.

رجال چینی اشتیاقی به پایان گرفتن جنگ ویتنام نداشتند زیرا که این به معنی از دست رفتن یکی از کارتهای برنده‌شان در معامله با آمریکائی ها بود. گذشته از اینکه چنین راه حلی با تئوریهای آنها سازگار نبود.

در این بین رهبران پکن کوشیدند به ضرر ویتنام نیروهائی را که مرید و مطیع‌شان بودند در آسیای جنوب شرقی و بخصوص کامبوج پیش بیاندازند. به این منظور عنصری افراطی چون پول - پوت را در ۱۹۶۵ به پکن دعوت کردند. چپ‌نماهای کامبوج به تحریک پکن یک رشته تظاهراتی را برضد سیهانوک به راه انداختند و لاجرم نیروهای خود را به دم تیغ بی‌امان رژیم دادند. بسیاری به جنگلها فرار کردند و جنگ مسلحانه‌ای را برضد رژیم کامبوج به راه انداختند.

سیهانوک هرچند که بی‌تردید نمایندهٔ نیروهای فئودال بود اما به شدت از سیاست بیطرفی مثبت به نفع ویتنام و ضدیت با آمریکا پیروی می‌کرد. درگیری با او در آن زمان عملا" به معنی حمایت از سیاست آمریکا یا تحریک امپریالیسم بود. از این گذشته سیهانوک از جبههٔ رهائی‌بخش ویتنام جنوبی حمایت می‌کرد.

عناصر هوادار پکن در نیروهای مسلح خمر سرخ کوشش داشتند خطوط و قرارگاههای ارسال آذوقه و مهمات جبههٔ رهائی بخش ملی ویتنام جنوبی را در حوالی مرزهای کامبوج و ویتنام قطع کنند. این اقدامات در زمانی صورت می‌گرفت که ویتنام "کشوری رویزیونیستی" قلمداد می‌شد، کشوری که "جیره‌خوار شوروی" بود. و از این قبیل. زیرا که ویتنام از حمایت اندیشه‌های معیوب و ضد شوروی پکن امتناع می‌ورزید، زیرا میدانست که هدف چنین سیاستی فقط سرپوش گذاشتن بر خطر امپریالیسم آمریکاست.

در ماه مارس ۱۹۷ لون نول، عامل سیا در پنوم‌پنه کودتا کرد. در ۲۳ مارس سیهانوک منشور پنج‌ماده‌ای "حکومت سلطنتی اتحاد ملی کامبوج" را انتشار داد و ملت را به مقاومت فرا خواند تا دار و دستهٔ لون - نول را سرنگون سازند. اما روزنامه‌های پکن این اعلامیه را در پنجم آوریل منتشر ساختند. حال ببینیم در عرض این دو هفته در کامبوج چه روی می‌داد. پول - پوت در آن زمان در پکن توقف داشت. ظرف ده روز نیروهای مقاومت کامبوج با برخورداری از کمکهای همه‌جانبهٔ انقلابیون ویتنامی چهار استان کامبوج را آزاد کردند. از آنجا که چین به وخامت وضع لون - نول آگاه بود، به حمایت لفظی از سیهانوک پرداخت درعین‌حالی که یکی از اساسی ترین مواد منشور سیهانوک یعنی سقوط لون - نول را نادیده می‌گرفت. قصد نا گفتهٔ چین این بود که این شخص را به عنوان ورقی در معامله با آمریکائی ها بکار برد.

چین در کنفرانس سران ملتهای هندوچین در آوریل ۱۹۷۰ کوشید تا در اتحادی که می‌رفت از سه کشور هندوچین (ویتنام، کامبوج، لائوس) برای مبارزه با دشمن مشترک بوجود آید، سررشتهٔ امر را بدست گیرد و حتی اظهار تمایل کرد که در این کار شرکت کند. اما ویتنام با این پیشنهاد مخالفت کرد.

در آغاز سال ۱۹۷۱ پیروزیهای درخشان نیروهای مسلح خلقهای لائوس و ویتنام در امتداد جادهٔ شماره ۹ در جنوب لائوس خوابهای خوش آمریکائیان را در مورد سرکوب نظامی منطقه باطل کرد.

سیهانوک پیشنهاد کرد که بار دیگر کنفرانس سران ملل هندوچین تشکیل شود تا بسیج نیروهای سه کشور را کاملتر به انجام رسانند و سپس دست به حملهٔ عمومی بزنند. اما پول - پوت وینگ ساری، عروسکهای کوکی پکن، دست‌ گرفتند به هرقیمتی که شده تشکیل چنین کنفرانسی را مانع شوند. در عوض پکن پیشنهاد می‌کرد کنفرانسی از پنج کشور و شش حزب (چین، کره، لائوس، کامبوج، ویتنام جنوبی و شمالی) تشکیل می شود و سیاستی را در مقابله با ژاپن (!) طرح بریزد. این بار پکن باز به تلاشی خدعه گرانه دست می زند تا مبارزهٔ انقلابی خلق هایی را که درگیر نبرد با امپریالیست های آمریکایی و عمالشان بودند، خونهایی را که بر زمین می ریختند و صدماتی را که متحمل می شدند وسیله قرار دهد تا در معامله با آمریکایی ها موضع خود را محکم کند. اما این بار هم تمهیدات پکن باطل گردید. ویتنام را نمی شد به آسانی راضی کرد. چین می خواست مبارزهٔ سه کشوری را که موجودیتشان به دست امپریالیسم آمریکا به خطر نابودی افتاده‌بود به سوی ژاپن منحرف کند، پکن که "قرارداد دوستی" چین و ژاپن را در افق آینده می دید و قرار بود که این بخشی از نقشه‌های سلطه‌جویانه‌اش گردد، می خواست به این وسیله ابتدا امکان ضربهٔ کوبنده‌ای بر ژاپن را به دست بیاورد.

مائو - تسه - تونگ در مذاکره‌ای با نخست وزیر ویتنام شمالی فام - دان - دونگ در اواخر سال ۱۹۷۴ با همان کلام پر استعاره خود اظهار می دارد که: "وقتی دسته جارو کوتاه است نمی شود جاهای دور را جارو کرد. تایوان دورتر از آن است که جاروی ما به آن برسد. تیو هم در ویتنام جنوبی دورتر از دم جاروی شما است. رفقا، ما باید این وضع را بپذیریم".

پس از امضای اعلامیه شانگهای توسط واشنگتن و پکن، آمریکایی ها بمب افکن های غول پیکر ب - ۵۲ خود را به آسمان های ویتنام گسیل داشتند و درهمان

بقیه در صفحهٔ ۷

بقیه

تجاوز چین به ویتنام

حال پکن سعی داشت کشور ما را مجبور کند تا حکومت تیو را در جنوب تحمل کنیم ـ به این امید که در عوض آمریکایی ها از تایوان پا پس بکشند.

یکسال پس از امضای قرارداد پاریس در ۱۹۷۳، چینی ها با توافق آمریکایی ها جزایر هوانگ ـ سا (جزایر پاراسل) را وسیله قوای نظامی خود اشغال کردند و از این طریق بر سلطهٔ خود در دریای شرق افزودند.

در آوریل ۱۹۷۵ پکن کوشید ویتنام را مجبور به چشم پوشی از آزاد ساختن سایگون کند. پیروزیهای بزرگ جنگ تدافعی مردم ویتنام بر ضد آمریکایی‌های مهاجم، نقشه‌های پکن را سراسر بهم می ریخت. نخست وزیر ویتنام در جای خود به مائو گفته بود که "جاروی ویتنام دسته‌ای دراز دارد." و اینک جاروی ما قرار بود نه تنها آمریکایی ها و دست‌نشاندگانشان را از ویتنام جنوبی بروبد، بلکه‌همچنین تمهیدات پکن را دور بریزد.

تشدید تضییقات پکن برعلیه ویتنام

پس از پیروزی کامل انقلاب رهائی بخش ملی، هیاتهائی از نمایندگان حزب ودولت ویتنام دراجرای وصیت هوشی مین به‌بسیاری ازکشورها سفرکردند تا سپاس عمیق مردم‌ویتنام را ازکمکهائی که درمبارزات ضدآمریکائی ودرراه رهائی ملی به‌آنها شده‌بودبیان دارند. هیاءت‌های نمایندگی ما درپکن‌ونیزدرسایر کشورهای سوسیالیستی مسئله‌همکاریهای درازمدت را درزمینه‌های مختلف ودراین مرحله‌جدید عنوان‌کردند اما گوییدولت چین برای شنیدن خواسته‌های ویتنام کربود. بدتراز‌آن‌این که: "دولت چین ازاواخر سال ۱۹۷۵ [illegible] کمکهای بلاعوض و از سال ۱۹۷۷ حتی اعتبار را به ویتنام قطع کرده است ودرراستای همین سیاست نسبت به عملی کردن طرحهای کمکی‌که درسالهای پیش تهیه‌شده‌بود اکراه ورزیده است. هرچندکه‌دولت چین درموردطرحهای‌نیمه‌تمام خودقول داده است که آنها را به‌سرعت به‌انجام‌رساندزیراکه‌خودرا موظف به همبستگی بین المللی میداند، اما درعمل، تسلیم‌نقشه‌های کاربه‌تعویق افتاده، تجهیزات وقطعات یدکی‌ومواد اولیه‌تاخیرکرده‌یا به‌طورمتفرق رسیده است اغلب پیش آمده‌که متخصصان چینی‌بیکار بوده‌اند. بهمین دلایل فعالیت‌های ساختمانی دربسیاری ازبرنامه‌ها سخت به درازاکشیده‌واین خودتاثیربدی براجرای نقشه‌وبهره برداری از‌آن‌گذاشته است". (۳)

چرا روابط دوکشوربه‌اینجا کشید؟ بگذاریم‌که واقعیات خودپاسخ‌این سوال را بدهند، بخصوص با یاد از اتفاقاتی صحبت کردکه‌درمرزجنوب‌غربی ویتنام حادث می‌شد.

هنوزیکروزازسرنگونی و انقراض کامل حکومت دست‌نشاندهٔ آمریکا درسایگون نگذشته‌بودوفقط سیزده روزازتصاحب قدرت درپنوم‌پنه توسط پول ـ پوت ـ ینگ ساری می‌گذشت که‌این‌زوج‌مرتجع‌دراول ماه‌مه ۱۹۷۵نیروهای نظامی خودرا دردوجزیرهٔ ویتنامی‌تو ـ چو و فو ـ کوئوک به‌جولان درآوردندوجنگی هرروزعیان‌تر وبی‌رحمانه‌تررا برضدخلق ویتنام‌آغازکردند.

چه‌کسانی درپس‌پرده‌جلادان پنوم‌پنه‌را وادارمی‌کردندکه‌تمام‌پیشنهادهای ویتنام‌را مبنی برانجام مذاکرات صلح‌آمیزردکنند؟ اسلحه‌وتجهیزات وغذایشان ازکجا میرسید؟ چه‌کسی برایشان مستشارنظامی‌می‌فرستاد؟ امروزه‌دیگرپاسخ‌به‌این سوالات جزواسرارنیست.

رجال پکن ازیکسوتیغ‌را بدست جنایتکارگروه مرتجع پنوم‌پنه می‌دادندتا به‌روی‌ویتنام‌بکشد، ویتنامی که پیکرش هنوزازجنگ باامپریالیسم‌آمریکا سراسرمجروح بود. وازسوی دیگرازهمان زمان کلمات شهدآلودی را دربارهٔ وظیفهٔ بین‌المللی شان‌درمقابل خلق ویتنام‌صادر می‌نمودندوبه‌این‌وسیله‌سیاست ماکیاولیستی خودرا برملا می‌کردند.

طی سالهای ۵۸ـ ۱۹۵۷ کمیته‌های مرکزی حزب زحمتکشان ویتنام‌وحزب‌کمونیست چین‌توافق کردندکه مرزهای بین دوکشوررا چنان که‌درگذشته معین گردیده بود بپذیرند (۴) واختلافات مرزی قدیم‌را ازطریق مذاکرات دولتین حل‌کنند.

همانطورکه‌دریادداشت دولت ویتنام مورخ ۱۹۷۹/۲/۱۴ اظهارشده "دولت ویتنام‌توافق کمیته‌های مرکزی راهمواره‌محترم داشته‌وهرکوشش ممکنی‌را به‌عمل آورده است تا مرزدوکشوررا به‌مرزصلح‌ودوستی بدل کند. امامقامات چینی به‌پیروی ازنقشه‌های مفسده‌جویانهٔ خودهیچگاه‌ازبی اعتبارکردن این توافقها فروگذار نکرده‌اندوروزبه‌روزبرشدت تجاوزات مرزی خودافزوده‌اند. تجاوزبه‌حریم‌کشورویتنام، آشوب‌ها وتحریکاتی که چینی ها درمرززمینی به‌وجودآورده‌اند... سال به‌سال افزایش وشدت یافته است. ۲۹۸ موردحادثه‌آفرینی‌درسال ۱۹۷۷... کشتی های چینی جمعا درسال های ۷۷ـ ۱۹۷۵ هزار وپانصدبار به‌آبهای ویتنام‌تجاوزکردندوچندین بار تجاوزات خودرا به‌دست‌کم ۲ـ۳ کیلومتری‌سواحلما رساندند."

۱ـ نویسندهٔ آمریکائی ودوست مائوازسال ۱۹۳۶

۲ـ معاون‌حکومت چان ـ کای ـ چک که درآن‌زمان هفده‌سال درپناهندگی آمریکا بسربرده بود.

۳ـ ازیادداشت دولت ویتنام به‌دولت چین مورخ ۱۸ مه ۱۹۷۸

۴ـ مرزهای چین وویتنام درسالهای ۱۸۸۷و۱۸۹۵ بین حکومت فرانسه وسلسلهٔ شاهان کینگ باایجاد ستونهای مرزی برقرارگردیده است.

بقیه

ماجرای خلیج خوکها

زیر آلت تناسلی شان کار گذاشته شده، بکشند.

نویسنده با نیشخندیادآوری می کند که هیچ کس چنین مرگ زجر آوری را دوست ندارد.

ـ هوارد هانت، که دردههٔ بعد به خاطردرگیری اش در ماجرای واترگیت، شخصیت معروفی شد، در نخستین روزهای طرح ریزی این نقشهٔ "کاملا" محرمانه" گروه کثیری از مهاجران توطئه‌گر کوبایی را به یک کلوپ شبانه میامی برد. در آنجا به دختر زیبایی که عکاس بود اجازه داد که از او و داردوسته‌اش که به سبک آمریکایی نیش‌شان از بناگوش در رفته بود، عکس بگیرد. روز بعد کسی با شتاب به سراغ عکاس رفت و "نگاتیو" را خرید. زیرا می ترسید کاسترو آن عکس را در روزنامه ها ببیند.

ـ کوبا ۲/۰۰۰ مایل خط ساحلی و صد ها محل مناسب برای پیاده کردن نیرو به ساحل دارد، با این همه سیا، "زیرکانه" خلیج خوک ها را انتخاب کرد. یعنی محل دلخواه کاسترو برای ماهی گیری را! جایی که‌کاسترو هرسنگ و صخرهٔ آن را می شناخت و با شادی و شعف به آنجا شتافت تا مهاجمان را دفع کند.

ـ حکومت آمریکا حتی آدلای استیونسون، نمایندهٔ خود در سازمان ملل را فریب داد و به این ترتیب او بعد ها دانست‌که همهٔ اظهاراتش در سازمان ملل و پافشاری اش بر این موضوع که‌آمریکا در حمله به کوبا دخالتی ندارد، نادرست بوده‌است.

سناتور ویلیام فولبرایت، یکی از شخصیت‌های معدودی بود که از آغاز این مضحکهٔ عجیب و غریب، هشدار داد که حمله به کوبا غیر ضروری و محکوم به شکست است. او گفت: "کوبا خاری در پای ماست، نه خنجری در قلب مان".

اما هیچ کس به سخنان او توجه نکرد.

در پایان این شکست مفتضحانه، که صدها تن جان خودرا از دست‌دادند و بیش از هزار تن به اسارت نیروهای کوبا درآمدند، جان کندی با آه و اسف از یکی از نزدیکانش پرسید: "چه شد که چنین حماقتی کردم؟".

پاسخ این است‌که چنین "حماقت" هایی از آن رو سر می زنند که سیا نه تنها کاملا" سرخود عمل می کند، بلکه از کنترل دولت خارج است.

شاید، روز و روزگاری، امریکا به این نتیجه



برسد که اجیر کردن گانگستر ها و طرح توطئه برای کشتن رهبران خارجی و تحمیل عقیده به کشورهایی که طرز تلقی شان با ما سازگاری ندارد، وظیفهٔ او نیست و به او ارتباطی ندارد.

* نویسنده آشکارا می کوشد جان کندی را بی گناه جلوه دهد و تبرئه کند. اما باز این حقیقت را بی آنکه خود بخواهد، به روشنی نشان می دهد که روسای جمهورآمریکا، برای پیروزی در انتخابات به چه ماجراجویی های خطرناکی دست می زنند.

** چه می شود کرد! آمریکایی ها از آرتیست بازی خوششان می آید و خیال می کنند زندگی هم فیلم پر حادثهٔ سینمایی است! گمان می کنند کاسترو، شمشونی است‌که نیرویش در ریشش نهفته است! سیا، این سازمان "زیرک و هوشیار" از این گونه حماقت ها بسیار دارد!

چه درست‌گفته است‌گاس‌هال، دبیر کل حزب کمونیست‌آمریکا که: "امپریالیسم آمریکا با از دست‌دادن مواضع خود در جهان، عقل سلیم را هم از دست‌می‌دهد."

بقیه:

طبیعت اجتماعی فکر

بشکل‌مفهومی است. دقیقا" همین امرفکررا ازهمه ویژگی های دیگرماده متمایزمیسازد.

ماتریالیسم عامیانه‌فکررا به‌عنوان ویژگی ماده با ویژگی های دیگرهمانند می پنداردوخصوصیت کیفی آن راتشخیص نمیدهد. البته این ماتریالیسم‌مانند هر ماتریالیسم فکر را بحق ویژگی مغز می داندما هنگامی که میکوشداین ویژگی ماده وتفاوت‌اساسی آن رابا ویژگی های دیگرمشخص کند، دچاراشتباه میشود.

هریک ازویژگی های ماده شکل مشخصی ازحرکت آن است. ویژگی های اشکال‌حرکت ماده، منجمله‌فکر به‌وسیله‌مجموع علوم مربوط به‌فعالیت مغزموردبررسی قرارمیگیرند. فیزیولوژی فعالیت‌عالی عصبی این جانقش مهمی ایفاء میکند.

چنانکه‌میدانیم، ماتریالیسم دیالکتیک‌قوانین مشخص (کنکرت) وویژه این یاآن شکل حرکت‌ماده را بررسی نمیکند. مطالعه این قوانین به‌شاخه‌های مخصوص شناخت‌علمی مربوط است. ماتریالیسم دیالکتیک‌عامترین قوانین حرکت‌راکه خاص همه اشکال ماده است، موردبررسی قرارمیدهد. ازاین رو فکربه‌عنوان ویژگی شکل مشخصی ازحرکت ماده‌نمیتواند موضوع فلسفه باشد. این مساله به‌سایرعلوم مربوط است. دراین حالت‌فلسفه به‌حل مساله عام رابطه فکربا ماده متفکراکتفاء میکندودقت درتبیین جزئیات آن، مخصوصا" شکل حرکت ماده‌را به‌علوم‌دیگرمیسپارد.

۱ـ مارکس وانگلس: ایدئولوژی آلمانی، انتشارات سوسیال، پاریس ۱۹۷۲ ص ۷۱

۲ـ همانجا صفحهٔ ۶۰

۳ـ مارکس: کاپیتال، انتشارات سوسیال، پاریس جلداول ص ۲۹

۴ـ مارکس وانگلس: ایدئولوژی آلمانی ص ۵۹

۵ـ مارکس: کاپیتال جلداول ص ۱۸۰

هفته نامهٔ

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیك مردم ایران

تهران. خیابان سزاوار شماره ۱۸۹

تلفن ۶۴۴۳۸۴

م.ا.به‌آذین: [illegible]ی بر

لحظه‌های انقلاب

از: محمود گلابدره‌ای

نوشته‌ای است فشرده و دقیق، با احساسی تند و بی بزک، گسترده، در تکاپو، همچون سیل. برای کسانی که بخواهند درباره انقلاب شگرف ایران ــ بویژه آن بخش خونین و پرعظمت که درتهران جریان میافت ــ تحقیق کنند، میتوانند بعنوان سندی بکار آید. بهتر از یک فیلم، انقلاب را درجزئی‌ترین جزئیاتش منعکس میکند.

کتاب با یک اشارهٔ چندکلمه‌ای به شبهای ماه رمضان آغاز میشود، ماه رمضان، مسجد و نماز، و گفتار برانگیزندهٔ روحانیان. اما نه از زبان کسی که به همان نشستن درپای منبر اکتفا کرده باشد. همهٔ کتاب حرکت است و جوشش و خروش و تب و تاب و تلاش و تکاپوی ملتی که قالب می ترکاند و خود را میابد. ملتی که میداند چه‌چیز را نمی‌خواهد.

نویسنده از زبان خود سخن میگوید. و این "خود" کنجکاو و بی آرام و ملتهب، درفاصلهٔ کرج ــ که در آن خانه‌ای دارد و تا یازده سال باید اقساط آن را بپردازد ــ و تجریش و دزاشیب و گلابدره که محیط زادبومی اوست و تندباد سوزان عصر آریامهری وی را از آنجا برکنده است، درخیابانها، میدانها و کوچه پس‌کوچه‌های تهران در رفت و آمد و دویدن و سرک کشیدن و شعار دادن و به موج حمله و گریز مردم پیوستن است. و همه‌جا دربرابرش، در برابر انبوه جوان و نوجوان و زن و مرد که با شعار "الله اکبر" به میدان آمده‌اند کامیونهای نفربر هست و تانک هست و صف سرباز تفنگ به دست و انگشت بر ماشه هست. گاز اشک آور. شلیک تیرهوائی. و تودهٔ متراکم جمعیت که دمی ازهم میشکافد، پا به گریز می نهد و، بیباک و رام‌ناشدنی، کمی دورتر از گوشهٔ کوچه یا میدان و چهارراهی سر درمی آورد. و برای مقابله با گاز که چشم را می سوزاند و به اشک می نشاند و راه نفس میبندد، کپه‌های کاغذ یا لاستیک اتومبیل که جابه جا میسوزد. دود و آتش. تک تیر تفنگ و رگبار مسلسل که بر آسفالت تیره لاله‌های خون میکارد.

نماز عید فطر. تپه قیطریه. راه پیمائی در رگهای شهر. تظاهرات روزهای بعد. و جمعه، کشتار میدان ژاله. هزارها زن و مرد و کودک، در نهایت خونسردی به‌خون کشیده میشوند. حکومت نظامی. عجز دستگاه. جابه‌جائی مهرها، شریف امامی و بازتظاهرات. اعلامیه. شعر. شعار. سخنرانی و بحث. تحصن استادان. ازدحام دانشگاه. هجوم سربازان. کشته‌ها. اعتصاب کارمندان که همه گیر می شود. اعتصاب کارگران آبادان. تعطیل بازار. کرمان و مشهد و قزوین. یادبودها. چهلم‌ها و سالگردها. عزای عمومی. بهشت زهرا. آشوب و اشک و نفرین. فریاد خشم. پلاکادها و عکس‌ها. اما یک نام، یک پرچم: خمینی. خروش لااله الاالله. سودای شهادت. راه پیمایی تاسوعا و عاشورا. آرام و مصمم، سیل دمان مردم در خیابان سرتاسری شهر جاری است. میلیونها تن به‌هم پیوسته‌اند و یکی شده‌اند. چه‌هیبتی!

و باز، روزهای دیگر، فریادهای " مرگ بر شاه " است و هجوم و گریز درمیدانها و کوچه‌ها. و درهای خانه‌ها که باز می شود و گروهی درخطرافتاده را پناه میدهد. و بیرون، ترکش خشک و نامنظم گلوله‌هاست و رگبار شتابزدهٔ مسلسل‌ها. صفیر آمبولانس‌ها. حملهٔ خشمگین دسته‌های چندصدنفری به بانکها و سینماها و عرق فروشی‌ها، این مظاهر استثمار و فساد. نعره و فریاد و هیاهو. ویرانی و آتش. شهر درهم‌ریخته. شهر پاره آجر و شیشه شکسته. شهر زندگی جوشان و مرگ دریرواز. شهر جانبازی بی دریغ، شهادت به آرزو خواسته. و شهر درکمین‌نشستگان قدرت، مهارزنندگان انقلاب، ماهیگیران آب گل آلود. امینی، صدیقی، بختیار... و قرعهٔ فال که به‌نام این بخت برگشته زده می شود:

" بختیار ــ نوکر بی اختیار! "

و باز راه پیمائی و درگیری خیابانی. بازگشتار. و اینک، کوشش توده‌های جوان و نوجوان ــ دختر و پسر ــ که عزم و انضباط ارتش سرکوبگر را مانند اسید می خورد. ارتش ازپایه میلرزد. نمونه‌های نافرمانی. فرار از پادگانها. و همچنان کشتار. همچنان لکه‌های خون که با میخک سرخ و شمع فروزان خیابانها و پس‌کوچه‌ها را آذین می دهد...

" لحظه‌های انقلاب "، کتابی است که با غرور و بغض گلوگیر تا به آخر خوانده می شود. زیرا سراسر جوشش و جنبش است. روح ایمان ملتی در آن می وزد. ضربان قلب جوان گشتهٔ ایران و اسلام در آن ثبت شده است. این همه تصاویر روشن ورنگین از انقلاب، ــ انقلابی که هستی ما را از تباهی و پوسیدگی قرنها نجات داد... از این پس، به‌حق میتوان به ایرانی بودن خود سرفراز بود.

نویسنده در این کتاب از دیده و آزموده سخن می گوید. مانند آن صدفهای بزرگ گلرنگ که غرش دریا را درخود تکرار می کند، همهٔ وقایع، همه تکاپوها و همهٔ صداهای انقلاب را بازمی‌گوید. دست مریزاد!

سبکی ساده، زبانی بس بی تکلف. درشرح رویدادها، جمله‌ها روشن است و کوتاه، گاه هم بسیار کوتاه و کوبنده گاهی نیز با شاخ و برگی خوشایند، و یکرد یف صفت که به دنبال هم میآید و شناخت ما را از آنچه می‌خواهد تصویر کند به‌کمال میرساند:

"سرکوچه یک تکه‌نان کنجد <u>کلفت شیرین شیرمال مغزپخت زعفران دار</u> خریدم". (ص ۱۳۱)

اما آنجاکه نویسنده به‌اندیشه یا حدیث نفس می نشیند، جمله‌ها پرطولانی است: شش هفت سطر می داند که دشوار است و نفسگیر. با این همه، چندان حقیقت و هنر ــ اگر چه کمی زمخت ــ در این نوشته هست که می توان این خرده را پاک نادیده گرفت. همچنین می‌توان با نویسنده دربارهٔ قضاوتهای تاریخی و ایده‌ئولوژیکی و سیاسی اش موافق نبود و آن را اندکی سرسری و یکسویه دانست. باکی نیست. از این هم می توان به آسانی گذشت. ارزش اثر به شور احساس انقلابی و به آن جنبش عظیم زندگی است که کتاب از آن لبریز است و بدان خوبی تصویر شده. بازهم دست مریزاد!

درپایان، دریغم می آید که از بازنویسی بخشی از انبوه شعارهایی که انقلاب پدید آورده و در این کتاب ثبت شده است شانه خالی کنم. شعارهائی گویا و رسا و فراگیر، گلهائی وحشی و پررنگ و بوکه از زمین فرهنگ و باور توده‌ها سربرآورده است. گاه از ایمان و آمادگی سخن میگوید:

نهضت ما حسینی یه   رهبر ما خمینی یه
ما همه سرباز توایم ــ خمینی
گوش به فرمان توایم ــ خمینی

گاه طعن است و ریشخند:

ازهاری گوساله   بازم بگو نواره...

یا: پسر رضا کچل   بدجوری افتاد توهچل

زمانی هم خشمگین و کینه کش است:

می‌کشم می‌کشم   آنکه برادرم کشت

یا: تا شاه کفن نشود   این وطن وطن نشود

اینجا نوحه‌سرائی و نفرین است:

ای شاه خائن   آواره گردی
خاک وطن را   ویرانه کردی
کشتی جوانان وطن   الله اکبر
کردی هزاران درکفن   الله اکبر

جای دیگر چاره گری و نوید پیروزی:

ایستادن صف نفت   به مردمان حرام است
لباس گرم بپوشید   که کار شاه تمام است

پایداری و سرسختی مردم درمبارزه، بدین گونه بیان می شود:

توپ تانک مسلسل   دیگر اثر ندارد
شاه بجز خودکشی   راه دگر ندارد

دررابطه با ارتش گاه دریغ و افسوس است:

گلهای ایران همه پرپر شده
ارتش ما خربوده خر تر شده

وگاه قصد تنبّه دارد و می خواهد مجاب کننده باشد:

برادر ارتشی   چرا برادرکشی؟
ارتش تو مال مائی   نه مال امریکائی!

و سرانجام دعوت به مسلح شدن است و دگرگونی ارتش:

تنها ره رهائی   جنگ مسلحانه

یا: ارتش خلقی بپا می کنیم
میهن خود را رها میکنیم

و دربارهٔ شاپور بختیار و نیرنگ کارتر، حکم قطعی است:

کارتر و شاه و شاپور   مرگ براین سه مزدور
نه سازش سیاسی   نه قانون اساسی...

ماجرای خلیج خوکها

روزنامه نگار آمریکایی " پیتر وایدن "کتابی نوشته است به نام " خلیج خوک ها: داستان ناگفته" و منتقدی در بارهٔ این کتاب مقاله‌ای نوشته که با حذف آنچه در بارهٔ خود کتاب است، مطالب کلی آنرا در زیر می آوریم. در این شرایط که تهدید نظامی آمریکا متوجه کشور ما هم هست، آگاهی بر این مطالب، می تواند سودمند باشد.

ف. ت

"خلیج خوک ها، نامی است که شکست، آشفتگی ــ و اگر تعارف را کنار بگذاریم ــ حماقت را به یاد می آورد. و حالا که پس از گذشت تقریبا" بیست سال، نگاه دیگری به آن می افکنیم، از این موضوع تعجب می کنیم که شکست و ناکامی " سیا " همراه با بحران موشکها که پس از آن رخ داد، چگونه دنیا را به نابودی نکشاند.

در حقیقت، مرور بر ماجرای خلیج خوکها، گردش در دنیای اشباح مرموز و مشکوک، دروغگویان، گانگسترها و آدمهای مخبط است. و همین ها بودند که پوست خربزه را زیر پای جان کندی گذاشتند.

ماجرا از زمان آیزنهاور آغاز شد. آیزنهاور نقشهٔ پنهانی کمک به مهاجران مخالف کاسترو را که درمیامی بودند، تصویب کرد.

نیکسون، در مبارزهٔ انتخاباتی ریاست جمهوری، در سال ۱۹۶۰، رقیب کندی بود، با چماق میهن پرستی به میدان آمد و کوبا را " سرطانی " خواند که آمریکا را به مخاطرهٔ عظیمی افکنده و کندی را متهم کرد که در برابر لاف و گزاف‌های کاسترو، ترسیده و جا زده است.

گمان می رود اگر نیکسون کندی را آنقدر " سُک " نمی زد و در فشار نمی گذاشت و کندی از این موضوع وحشت نداشت که به گناه "نرمش در برابر کمونیزم" انتخابات آیندهٔ ۱۹۶۴ را ببازد، با حمله به خلیج خوکها موافقت نمی کرد. *

به هر حال، در همان هنگام که ژاکلین زیبا و دوست داشتنی در کاخ سفید سرگرم رقص والس بود و موسیقی دانان سرشناس سرگرم اجرای برنامه‌های هنری‌شان بودند، توطئه‌های پنهانی در جریان بود.

توطئه‌گران لازم دانستند که از شر کاسترو خلاص شوند، با این تصور که اگر سر " مار " را بکوبند، "مار" دیگر خطری نخواهد داشت و خواهد مرد. عملیات سوء قصد به رهبر کوبا به سرعت آغاز شد که البته هیچ یک از آن ها به نتیجه نرسید. این کارها اکنون حتی مضحک بنظر می رسند. شاید باور نکردنی باشد اگر بگوییم که سیا، این موسسهٔ دولتی آمریکا که مخارج آن را مالیات دهندگان آمریکایی می پردازند، برای کشتن کاسترو، بارها با روسای بد نام مافیا، قرار و مدار گذاشت.

اما هیچ کدام از این کارها موثر نبود. نه سیگارهایی که قرار بود وقتی کاسترو به آن ها پک می زند، منفجر شوند، و نه گرد و خاکی که قرار بود روی کفشش بپاشند و سبب شود که ریش کاسترو ناگهان بریزد و چهرهٔ لخت او را نشان دهد! * نه گرد "ال. اس. دی" که خیال داشتند در استودیوی رادیو بپاشند تا صدای او را هنگام سخنرانی بند بیاورد و نه سمی که می خواستند در شیرکاکائوی کاسترو بریزند.

خواننده‌ای که این مطالب را می خواند از خود می پرسد جنایت بزرگ تر کدام است؟ این که آمریکا گانگسترها را اجیر کند تا رهبر یک کشور همسایه را به قتل برسانند یا تصمیم بگیرد که پنهانی نقشهٔ حمله به آن کشور را بریزد و مخارج این کار را تامین کند.

در ماجرای حمله به کوبا اشتباهات، "آرتیست‌بازی ها" و سرهم بندی کردن کارها بسیار بود. اینک مشتی از خروار:

ــ سیا به متجاوزان دستور داده بود که اگر به دست نیروهای کاسترو اسیر شدند، اجازه بگیرند که به مستراح بروند و در آنجا دستهٔ نارنجکی را که

بقیه در صفحهٔ ۷